



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



فرہنگ عاصورا
فرہنگ انتظار

مؤلف: عباس علی اختر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

نویسنده:

عباس علی اختری

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	عاشورا، نهضتی متفاوت
۹	امام زمان (عج) بنیان‌گذار جامعه آرمانی
۹	مسئولیت‌پذیری در تحقق جامعه موعود
۱۰	امکان همراهی با اهل بیت (ع) در همه زمان‌ها
۱۰	تعریف جامعه موعود
۱۰	جنگ با امام زمان (عج) انگیزه اصلی صهیونیست‌ها برای حضور در خاورمیانه
۱۱	تلاش برای تحقق جامعه موعود، بزرگ‌ترین عبادت است
۱۱	تأثیر شرایط خاص هر زمان در نوع مسئولیت نسبت به امر ظهور
۱۱	رشد فرهنگ تشیع، مقدمه ظهور
۱۲	حکومت بر محور ولی فقیه، دورنمایی از حکومت امام زمان (عج)
۱۲	نهضت عاشورا، گامی بزرگ به سمت تحقق ظهور
۱۳	تولی و تبرّی، دو بال برای رسیدن به نقطه موعود
۱۳	لزوم ترسیم جامعه عصر ظهور و حرکت بر طبق آن
۱۳	اذن دخول به حرم ائمه (ع)
۱۴	فضیلت گریه بر سیدالشهدا (ع)
۱۴	خورشید در خون غلطیده
۱۴	نفاق ؛ دومین علت رویارویی در کربلا
۱۴	مقدمه
۱۵	نگرانی پیامبر از منافقین

- ۱۵ ویژگی منافقین مقابل پیامبر ویزگی منافقین مقابل پیامبر
- ۱۵ نفاق عبدالله ابن ابی نفاق عبدالله ابن ابی
- ۱۶ نفاق عمرسعد و یزیدیان نفاق عمرسعد و یزیدیان
- ۱۶ سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات
- ۱۷ معنای واقعی اصلاحات معنای واقعی اصلاحات
- ۱۷ علامت های نفاق علامت های نفاق
- ۱۷ رسول خدا فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است رسول خدا فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است
- ۱۷ اشاره اشاره
- ۱۷ خلف وعده خلف وعده
- ۱۷ اشاره اشاره
- ۱۸ انواع عهد و پیمان ها انواع عهد و پیمان ها
- ۱۸ داستان ها و شواهدی درباره عهد و پیمان داستان ها و شواهدی درباره عهد و پیمان
- ۱۹ خیانت در امانت خیانت در امانت
- ۱۹ اشاره اشاره
- ۲۰ ناهمخوانی سخن با عمل ناهمخوانی سخن با عمل
- ۲۰ خلاصه بحث خلاصه بحث
- ۲۰ دلایل وقوع حادثه کربلا دلایل وقوع حادثه کربلا
- ۲۰ مقدمه مقدمه
- ۲۱ اهمیت ریشه‌یابی حوادث تاریخی اهمیت ریشه‌یابی حوادث تاریخی
- ۲۲ دلایل مقابله و روبرویی با امام حسین علیه السلام دلایل مقابله و روبرویی با امام حسین علیه السلام
- ۲۲ ولایت‌ستیزی ولایت‌ستیزی
- ۲۲ اشاره اشاره
- ۲۲ اهمیت زیارت جامعه اهمیت زیارت جامعه
- ۲۲ غفلت؛ عامل سقوط انسان غفلت؛ عامل سقوط انسان

- ۲۳ ولایت‌ستیزی منصور دوانیقی
- ۲۴ دین‌ستیزی
- ۲۴ اشاره
- ۲۴ معنای دین‌ستیزی
- ۲۴ سیره اهل‌بیت در برابر مصیبت‌ها
- ۲۴ نتیجه دین‌ستیزی؛ شکستن زشتی گناه
- ۲۵ فتنه‌های بعد از رحلت رسول الله
- ۲۵ دنیای ممدوح و مذموم
- ۲۶ سومین علت رویارویی در کربلا؛ پیروی از شیطان
- ۲۶ مقدمه
- ۲۶ هشدار قرآن پیرامون شیطان
- ۲۶ گفتگوی شیطان با حضرت یحیی(ع)
- ۲۷ ملاقات شیطان با حضرت نوح(ع)
- ۲۷ خطاهای شیطان در درگاه الهی
- ۲۷ معنای هدایت متقین توسط قرآن
- ۲۸ کینه و عدم ترحم، حربه شیطان
- ۲۸ سومین گام شیطان، فرصت‌سوزی
- ۲۸ طرمح بن حکم
- ۲۹ قدرت تغییر منش در جوان
- ۲۹ امیدبخش‌ترین آیه قرآن
- ۳۰ اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه
- ۳۰ جبران فرصت‌سوزی‌ها
- ۳۰ چگونگی جبران گناه‌های مختلف
- ۳۱ راه سرعت گرفتن به سوی بهشت

- ۳۱ راه‌های مختلف انفاق
- ۳۱ بالاترین اثر کظم غیظ
- ۳۱ سلیمان صرد خزاعی
- ۳۲ مسلمانی نخیرق یهودی
- ۳۲ مسلمان شدن راهب مسیحی
- ۳۲ فرصت یابی ابوالحتوف و سعد در کربلا
- ۳۲ خلاصه بحث
- ۳۳ روضه قاسم بن الحسن
- ۳۳ درباره مرکز

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

مشخصات کتاب

مؤلف: عباسعلی اختری

ناشر: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مقدمه

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

در این گفتار دربارهٔ ارتباط بین تعلق خاطر ما به وجود مقدس امام زمان (عج) و تعلق باطنی ما به وجود مقدس سیدالشهدا (ع) و از سوی دیگر، رسالت ما در قبال این دو دلبستگی، سخن می‌گوییم.

عاشورا، نهضتی متفاوت

به شکل‌های مختلفی می‌توان عاشورا و فرهنگ شهادت را بررسی کرد. گاهی موضوع به شکلی است که رسالتی بر دوش ما نمی‌گذارد. اگر دربارهٔ شکست‌ها و پیروزی‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده‌است، بحث کنیم، بسیاری از این شکست‌ها و پیروزی‌ها برای انسان مومن که در پیچه‌های غیب به رویش باز شده، رسالتی نمی‌آورد. مثلاً جنگ‌های نژادی، جنگ‌های اول و دوم جهانی که بیش از چهل میلیون کشته داشت، برای یک مومن دغدغه و انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کند. این گونه نیست که او در یک طرف معادله بایستد و به نفع یا ضرر گروهی موضع بگیرد؛ چون انگیزه هیچ‌یک از دو طرف، ارزش این را ندارد که خون مومنی در این میان ریخته شود.

آیا حادثه عاشورا هم این گونه بوده است؟ آیا این حادثه را باید قبیله‌ای یا قومی دانست؟ آیا عاشورا گذشته و فقط برای تاریخ‌نگاری باید این جنگ را تحلیل کنیم یا جنگی است که در ما انگیزه ایجاد می‌کند؟ به گونه‌ای که احساس می‌کنیم باید یک طرف میدان بایستیم. بعد از عاشورا موضع‌گیری‌ها کاملاً شفاف است. یا در جبهه سیدالشهدا (ع) هستیم یا در جبهه مقابل و ما باید تلاش کنیم در جبهه سیدالشهدا (ع) باشیم. این نوع نگاه به عاشورا با نگاه یک مورخ غیرشیعی تفاوت دارد. براساس نگاه ما در یک سوی این جنگ، کسی ایستاده است که امام تاریخ است، او امام مصعوم است که با این جنگ، تاریخ را تغییر می‌دهد.

امام زمان (عج) بنیان‌گذار جامعه آرمانی

دربارهٔ ظهور هم بحث این گونه است. آینده‌نگری پدیده‌ای است که از آغاز با انسان بوده است. براساس همین اندیشه، آرمان مدینه‌های فاضله و جامعه‌های آرمانی را ترسیم می‌کرده‌اند. بی‌شک دربارهٔ مدینه فاضله فارابی و جامعه موعودی که افرادی همچون افلاطون وعده داده‌اند، شنیده‌اید. باید دانست مشیت خدای متعال این نبوده که موازی با دستگاه ولایت نبی اکرم (ص) دست‌هایی هم برای ابلیس خلق کند؛ بلکه خلقت دستگاه ابلیس، خلقتی تبعی است و در همین دنیا به پایان می‌رسد. دوران تحقق ولایت نبی اکرم و ظهور ولایت حضرت در همین دنیا فرا می‌رسد. این بشارت انبیا و اولیا است. طبیعتاً دیگران هم از این دعوت استفاده کردند و جامعه‌های موعود دیگری را ترسیم نمودند.

مسئولیت‌پذیری در تحقق جامعه موعود

حرکت جهان به سمت جامعه موعود را می‌توان به گونه‌ای ترسیم کرد که بار رسالتی برای ما ایجاد نکند و تنها روحیه امید را در ما زنده نگه دارد؛ امید به رسیدن روزی که کلمه حق ظاهر می‌شود و بشر بر محور ولی خدا، پروردگار را عبادت می‌کند. ممکن است براساس بعضی از اندیشه‌های مادی که حرکت عالم را حرکتی غیراختیاری و جبری می‌دانند، معتقد شویم که تاریخ بشریت به سمت یک جامعه موعود حرکت می‌کند و این حرکت هم جبری است و اراده انسان در شکل‌گیری آن حضور ندارد. به تعبیری، اصلاً انسان صاحب اراده نیست. این نگاه به آینده، مسئولیت‌آفرین نیست. حرکت ما باید به سمت خدای متعال باشد و در تحقق آن جامعه موعود مشارکت کنیم. به تعبیر دیگر، مهم‌ترین عبادت ما این است که در این عبادت تاریخی حضور پیدا کنیم که این گونه در عبادت همه تاریخ شریکیم.

امکان همراهی با اهل بیت (ع) در همه زمان‌ها

در نهج البلاغه می‌خوانیم که امیرالمومنین (ع) در پاسخ آن کسی که گفت: ای کاش برادرم می‌بود و پیروزی شما را در جنگ جمل بر دشمنانتان می‌دید. فرمودند: «أَهْوَىٰ أَحْيَاكَ مَعَنَا»؛ آیا دل برادر تو با ما بود؟ مرد پاسخ داد: بله یا امیرالمومنین. او دوست می‌داشت در کنار شما باشد. در کنار شما شمشیر بزند و شما را یاری کند. حضرت فرمود: او با ماست. انسان‌هایی با ما هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند. آنان چون دلشان با ماست و از پیروزی ما خوشحال می‌شوند، در این عبادت عظیم تاریخی شریکند. پس ما می‌توانیم خودمان را وقف جامعه موعود کنیم. از سوی دیگر، اگر ما نقش خودمان را در هر دوره تاریخ ایفا کردیم، پس از آنکه دوران ظلمانی تاریخ به پایان رسید، در عصر ظهور می‌توانیم به این دنیا بازگردیم و در دوره ظهور ولایت ولی الله، نقش خودمان را در عبادت خدای متعال در بهره‌مندی از ولایت حضرت ایفا کنیم.

تعریف جامعه موعود

جامعه موعود چیست؟ چه خصوصیتی دارد و معنی منتظر بودن نسبت به آن جامعه چیست؟ اکنون در نقطه مقابل فرهنگ انبیا، دستگاه‌های مادی قرار دارند و تلاش می‌کنند با تبلیغات فراوان، سخنان و برنامه‌های انبیا را تنها یک خیال‌پردازی جلوه دهند؛ تخیلی که امکان تحقق ندارد و اگر هم تحقق پیدا کند، شکل مطلوبی نخواهد داشت. به تعبیر آنها این جامعه، جامعه‌ای تمامیت‌خواه است که در آن برای عقلانیت اجتماعی بشر، سهمی وجود ندارد. از نگاه آنها، تنها لیبرال دموکراسی می‌تواند بشر را به آرمان‌های خود برساند. آنها ایدئولوژی دموکراسی را تبیین کردند و سپس چشم‌اندازهای این جامعه را برشمردند و می‌کوشند قدم به قدم جامعه جهانی را به سمت آن چشم‌انداز خود حرکت دهند و در این مسیر، اسلام و مکتب تشیع را رقیب جدی خود می‌دانند. در مکتب‌های الهی مانند مسیحیت و کلیمی، در دعوت‌های حضرت ابراهیم (ع) و حتی حضرت نوح (ع)، آثار توجه به آن جامعه موعود به چشم می‌خورد؛ ولی در مکتب تشیع، این جامعه به صورت شفاف تبیین شده است.

جنگ با امام زمان (عج) انگیزه اصلی صهیونیست‌ها برای حضور در خاورمیانه

اکنون ده‌ها مرکز در غرب، به‌ویژه در آمریکا که به صهیونیست‌ها وابسته‌اند، بر روی فرهنگ مهدویت مطالعه می‌کنند. بودجه سالانه بعضی از آنها بالای میلیارد دلار است. بسیاری از اهل نظر و صاحبان اندیشه معتقدند، انگیزه اصلی این لشکرکشی نظامی، رویارویی با جریانی است که در حال رخ‌دادن است. مسائلی مانند نفت، منابع انرژی و تغییر فرهنگ در خاورمیانه در درجه دوم هستند. مسئله اصلی درگیری دستگاه ابلیس با وجود مقدس امام زمان (عج) است که به صورت یک جنگ نظامی تمام عیار ظاهر

شده است. آنها نیرو پرورش می‌دهند و در این مسیر برنامه‌ریزی می‌کنند.

تلاش برای تحقق جامعه موعود، بزرگ‌ترین عبادت است

در روایات آمده است که از انبیای اولوالعزم نسبت به ولایت امام عصر (عج) میثاق گرفته شده است. واژه اولوالعزم به معنی صاحبان عزم به این سبب است که بار این رسالت، بر دوششان گذاشته شده است. آنها در پذیرش ولایت امام عصر (عج) کمترین درنگی نکردند. در تفسیر آیه **لَوْلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا** می‌خوانیم که حضرت آدم (ع) به دلایلی نتوانسته همچون حضرت ابراهیم (ع) این بار را بردارد؛ بنابراین، اولوالعزم نشده است. جامعه موعود با مشارکت همه مؤمنان ساخته می‌شود و بزرگ‌ترین عبادت مومنین، مشارکت در تحقق آن است.

انبیای اولوالعزم و جانشینان آنان از آغاز به این جامعه توجه داشتند و هوشیارانه امت خود را در مسیر ولایت امام زمان (عج) قرار دادند و بار این ولایت را در زندگی خودشان به دوش کشیدند. اکنون برماست که فرهنگ مهدویت را به گونه‌ای شفاف ترسیم کنیم و بار مسئولیتی را که ولایت و انتظار بر دوش ما نهاده، درک نماییم.

تأثیر شرایط خاص هر زمان در نوع مسئولیت نسبت به امر ظهور

وظیفه ما به عنوان یک شیعه، در تحقق ولایت ولی الله و اقامه امر ولایت آنها چه در باطن خودمان و چه در حیات اجتماعی، متناسب با مراحل تاریخ، متفاوت است. این گونه نیست که همه انسان‌ها در همه دوره‌ها، یک عمل را انجام دهند. باید دید حرکت عصر ظهور در چه مرحله‌ای است و باید رسالتمان را متناسب با همان مرحله تعریف کنیم.

بی شک شنیده‌اید که ائمه معصومین (ع) سفارش کرده اند که دور هم بنشینید و به دیدار هم بروید، به ملاقات همدیگر بروید که این احیای امر ماست. امر ما و ولایت ما با دیدار شما شیعیان و گفتگوهای شما احیا می‌شود. در روایتی دیگر می‌خوانیم: شما شیعیان دور هم بنشینید و احادیث ما را نقل و منتشر کنید که این احیای امر ماست.

زنده نگه داشتن امر خدا در نفس و باطن انسان و در جامعه، مراحل را باید طی کند. مثلاً اگر بخواهید برای مردم خانه بسازید، ابتدا مکان آن را انتخاب می‌کنید، بعد بودجه‌اش را مشخص می‌کنید، سپس کار آغاز می‌شود.

رشد فرهنگ تشیع، مقدمه ظهور

حرکت ما به سمت جامعه موعود، یک حرکت تدریجی است که بر محور ولایت انبیا، اوصیا و ائمه معصومین (ع) و از آغاز غیبت نیز بر محور ولایت امام عصر (عج) شکل گرفته است. البته وظیفه شیعه در دوره‌های گوناگون فرق کرده است. این گونه نیست که در همه دوره‌ها ما یک وظیفه داشته باشیم. در این دوره خدای متعال به ما حکومت شیعی عطا کرده است. گاهی تعداد شیعیان از انگلستان دست تجاوز نمی‌کرد. **اَزْتَدَ النَّاسُ بَعِيدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ**؛ جز سه چهار نفر برای امیر المومنین (ع) باقی نماند؛ یعنی جامعه تشیع در آن دوره چهار نفره بودند. رسالت آن دوره با اکنون متفاوت است. ائمه معصومین (ع) گام به گام شیعه را جلو آوردند و فرهنگ شیعه را گسترش دادند؛ البته امکانات فرهنگی، مانند اکنون نبوده است.

وجود مقدس امام رضا (ع) یک نقطه جغرافیایی پیدا کردند که این نقطه بسیار مهم است. این نشان می‌دهد که امت یک کانون جغرافیایی می‌خواهد، بعد هم امامزاده‌های جلیل‌القدر مانند فاطمه معصومه را به این منطقه آمدند. تا این که کم کم یک حکومت دینی شیعی و یک پادشاهی شیعی به وجود آمد.

حکومت بر محور ولی فقیه، دورنمایی از حکومت امام زمان (عج)

به لطف خدا شیعه به مرزی از بلوغ رسید که دیگر به پادشاهی قانع نبود و حکومت دینی بر محور نایب امام عصر (عج) را می‌خواست که همان حکومت بر محور ولایت ولی فقیه است. اکنون، در این دوره هستیم. اگر ما سی سال قبل؛ مثل اصحاب کهف خوابیده بودیم و اکنون بیدار می‌شدیم، این جامعه برای ما غیر قابل تصور بود. اگر ما بخواهیم چشم‌انداز خودمان را عصر ظهور قرار بدهیم، رسالتی که روی دوش ما می‌آید، چیست؟

زمانی باید دور هم می‌نشستیم و احادیث ائمه (ع) را می‌خواندیم. تلاش بسیاری برای جمع‌آوری این احادیث شده است. فرهنگ شیعی جامعه بر محور این احادیث شکل گرفته است. ما می‌پنداریم همه شیعیان مانند ما فکر می‌کردند، این گمان درست نیست. این پیشرفت محصول بیش از هزار سال کار است. اکنون باید بدانیم چشم‌انداز ما برای ترسیم حکومت برای وحدت اجتماعی، برای مشارکت در عبادت، برای بندگی اجتماعی چیست؟

دشمن دیگر به صورت فردی کار نمی‌کند. اگر می‌گوید ما جامعه موعود داریم، به سمت یک جامعه جهانی جهت‌گیری می‌کند. دشمن تمام جهان را برای رسیدن به هدف خود؛ یعنی یک جامعه جهانی مادی سامان می‌دهد. اگر هدف، حرکت به سمت عصر ظهور است، باید با این دشمن و رقیبی که در مقابل ماست، مبارزه کنیم. آنها می‌گویند: جنگ؛ جنگ دو تمدن است که هر دو ادعای جهانی‌سازی دارند. حالا رسالت ما در قبال آن چیست؟

اکنون وقت یک حرکت جمعی است. امروز باید برنامه مدون دنیای اسلام و جهان تشیع را در مقابله با برنامه دشمن برای حرکت به سمت ظهور ترسیم کنیم. باید دانست که حرکت به سمت ظهور، به سرمایه بسیار عظیم نیاز دارد. اولین گام، زمانی است که به دین حداکثری معتقد شدیم و باور کردیم باید به سمت جامعه‌ای حرکت کنیم که حکومت دینی در آن محقق می‌شود. همان‌گونه که امام [] و مقام معظم رهبری فرمودند: اگر به این سمت حرکت کردیم، بی‌درنگ باید بپذیریم که دیگر نمی‌توان با شرق و غرب کنار آمد. از وقتی دشمن احساس کرد که شما به سمت یک تمدن حرکت می‌کنید، با شما کنار نمی‌آید.

بنابراین، آماده‌سازی جامعه شیعه و جامعه جهانی برای عصر ظهور، تحمل سختی‌هایی را نیز در پی دارد. یعنی در اولین قدم، درگیری با دشمن اتفاق می‌افتد، دشمنی که نه با نژاد ما؛ بلکه با عقیده ما مخالف است.

نهضت عاشورا، گامی بزرگ به سمت تحقق ظهور

برای اینکه بتوانیم در مسیر تحقق ظهور، روحیه فداکاری، گذشت، سرمایه‌گذاری و شهادت‌طلبی را زنده کنیم، بی‌تردید باید در اندیشه زنده نگه‌داشتن فرهنگ عاشورا باشیم. در واقع عاشورا هم یک گام بزرگ به سمت زمان ظهور است. آشکارترین نقطه درگیری نبی اکرم [] با دستگاه ابلیس و فراعنه تاریخ، در عاشورا است. در آنجا فرهنگ شهادت محقق شد. از این دیدگاه اگر به عاشورا بنگریم، عاشورا و کار سیدالشهدا (ع) مهم‌ترین گامی است که در دستگاه نبی اکرم به سمت عصر ظهور برداشته شده است.

بی‌تردید زنده نگه‌داشتن آن فرهنگ، تاثیری شگرف در مسیر ظهور دارد. باید دید عاشورا چه فرهنگی را ایجاد کرده است؟

برای اینکه به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، باید ببینیم فرهنگ عاشورا را چگونه در جامعه زنده نماییم؟ مفهوم شهادت چیست؟ چرا شهادت برای شیعه لازم است؟ این ضرورت، هم اکنون هم زنده است و اقتضا می‌کند که جامعه شیعه در آماده‌باش کامل به سر ببرد. نقش عاشورا در تحقق جامعه موعود انبیا و اولیا چیست؟

جامعه موعود، جامعه‌ای است که بشر در آن پاک می‌شود، به عبادت خدا می‌رسد و ولایت ولی‌الله را درک می‌کنند. حقایق و معارف ربانی، حقایق ولایت و اسرار ولایت افشا می‌شوند. بیست و پنج حرف از بیست و هفت حرف علم در آن دوره آشکار

می‌شود، همه، اهل اسرار و اهل شهود می‌شوند.

تولی و تبری، دو بال برای رسیدن به نقطه موعود

ما چه بخواهیم و نخواهیم برای زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا، وظیفه‌ای را روی دوش ما گذاشته‌اند. آیا بدون شهادت طلبی و بدون آمادگی برای فداکاری، رسیدن به آن مقام ممکن است. شهادت، یک سکه دو روست؛ یک روی سکه، فداکاری همه جانبه، برای تحقق وعده با محبوب است. شهید، آن کسی است که عهدی با خدای خودش دارد. روی دوم سکه این است که غیر از تولی و ابراز محبت به خدای متعال و اولیای الهی، برائت و موضع‌گیری نسبت به دستگاه دشمن هم در شهادت وجود دارد. آیا بدون این دو امر، رسیدن به آن نقطه موعود و مطلوب ممکن است.

لزوم ترسیم جامعه عصر ظهور و حرکت بر طبق آن

در این مسیر، نگاه ما به امامت و ولایت اولیای معصوم و نقش این ولایت در رهبری بشر و تحقق عبادت، باید ترسیم شود. جامعه موعودی که ما می‌خواهیم به سمت آن حرکت کنیم، چه جامعه‌ای است؟ آیا جامعه‌ای است که در آن رفاه و امنیت مادی وجود دارد؟ آیا جامعه‌ای است که در آن بهره‌وری از دنیا توسعه پیدا می‌کند؟

پس اصل ولایت و پایان تاریخ که جریان ولایت ولی‌الله هست، باید ترسیم شود. بعد از این ترسیم، حرکت به سمت آن نقطه موعود و تحقق عاشورا در آن نقطه خاص باید تبیین شود، سپس از رسالتی که ما در قبال عاشورا و عصر ظهور داریم، سخن به میان می‌آید. اکنون که در ایام عزاداری امام حسین (ع) به سر می‌بریم، باید گفت هیچ چیز به اندازه گریه بر سیدالشهدا (ع) و توجه به مصیبت حضرت در تهذیب نفوس و آمادگی نفوس برای درک عصر ظهور تاثیرگذار نیست. هدف ائمه معصومین (ع) هم از دعوت شیعه به احیای امر عزاداری، آماده‌شدن جهان برای پذیرش خلافت الهی و اعتلای کلمه توحید است که روایت‌های گوناگونی هم در این زمینه وجود دارد.

ابن قولویه در کامل‌الزیارات این روایات را بسیار زیبا جمع‌آوری کرده‌است. صدوق نقل می‌کند: ریان بن شیب نقل کرده که در روز اول محرم محضر امام رضا (ع) رسیدم، حضرت فرمودند: اهل جاهلیت هم حرمت ماه محرم را نگه‌می‌داشتند؛ ولی این امت حرمت ماه محرم را شکستند و در این ماه اهل بیت پیامبر را به شهادت رساندند و نوامیس حضرت را به اسارت بردند. بعد حضرت فرمودند: «إِنَّ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ فَأَبْكُكَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ» اگر برای چیزی می‌خواهی گریه کنی، فقط برای امام حسین (ع) گریه کن. بعد فرمودند: «فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ».

در روایت دیگری فرمودند: اگر در روزی نام امام حسین (ع) در محضر امام صادق (ع) برده می‌شد، دیگر در آن روز کسی لبخند بر لبان امام صادق (ع) نمی‌دید، چه محرم چه غیر محرم.

در روایت نورانی دیگری امام رضا (ع) فرمود: وقتی محرم می‌رسید، کسی لبخند بر لبان پدر من نمی‌دید، تا روز عاشورا که روز عزای پدر من بود.

اذن دخول به حرم ائمه (ع)

«السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در زیارت عاشورا رسم بسیار خوبی را بنا گذاشتند و از حضرت فاطمه را برای عزاداری سیدالشهدا (ع) اجازه می‌گرفتند. وقتی زیارت می‌رویم، به ما می‌گویند، اجازه بگیرید و وارد حرم بشوید. از چه کسی اجازه بگیریم؟ از خدا، رسول خدا، ائمه معصومین (ع) و ملائک مقرب؛ چون می‌خواهیم وارد محیط ولایت بشویم. همه آن کسانی

که به نحوی حق دارند، برای ورود به این محیط باید اجازه بدهند؛ معنای اذن دخول همین است. انسان باید بتواند به محیط ولایت ولی‌الله، راه پیدا کند؛ از محیط ظاهریش تا محیط باطنیش؛ معنای این حرف غیر از این نیست، باید به انسان اجازه بدهند تا بتواند در عزاخانه امام حسین بنشیند و عزاداری کند.

ابوهارون مکفوف می‌گوید: محضر امام صادق(ع) رسیدم. حضرت فرمودند: در مصیبت سیدالشهدا(ع) شعر بخوان. اشعاری را انشا کردم. حضرت گریستند و اهل منزل هم، صدای ناله و ضجه اهل منزل بلند شد. بعد حضرت به من فرمودند: ابوهارون، ملائکه‌ای که در اینجا می‌گریستند و من می‌دیدم، بیش از انسان‌هایی بودند که گریستند، آنها شدیدتر گریه می‌کردند. در روایات می‌خوانیم؛ چهار هزار ملک برای یاری امام حسین(ع) آمدند. وقتی رسیدند که کار عاشورا به پایان رسیده بود و آنها دیگر موفق نشدند حضرت را یاری کنند. اجازه گرفتند، ماندند در گرد حرم حضرت. کنار قبر مطهر حضرت و صبح و شب مشغول عزاداری برای حضرتند.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

عزاداری امام حسین(ع) منوط به اذن خدای متعال، اولیای معصوم و امام‌زمان (عج) است که به ما اجازه ورود به آن ساحت باطنی را بدهند تا بتوانیم حلقه عزاداری امام‌زمان (عج) را درک کنیم و صدای ناله حضرت را بشنویم که هر گوشی صدای ناله حضرت را بشنود، دیگر آرام از او گرفته می‌شود: فَلَأَنْدُبُنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَأَبْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا حَسْرَةً لَيْكَ .

فضیلت گریه بر سیدالشهدا(ع)

عزاداری برای امام حسین(ع) جزء بزرگترین عبادات است، گریه بر امام حسین(ع) شعله‌های جهنم را خاموش می‌کند، انسان را دوباره به محیط عبادت برمی‌گرداند.

خورشید در خون غلطیده

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيْكُمْ مَنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الْخَدَّائِ التَّرِيبِ

چه کسی باورش می‌شد ای عزیز رسول خدا که گونه‌های تو به خاک مالیده شود. السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلَامُ عَلَى الشَّعْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيَّةِ عَزِيزِ فَاطِمَةَ، سلام ما بر قطعه قطعه بدن تو. سلام ما بر آن بدنی که لباس هایش را به غارت بردند. تمام مصیبت سیدالشهدا و مظلومیتش در همین بدن قطعه قطعه و عریان حضرت نمودار بوده است. بنابراین بی‌بی عالم وقتی به گودی قتلگاه آمد، ابتدا دست‌هایش را زیر این بدن برد، خدایا این قربانی را از آل رسول پذیر، سپس رو کرد به رسول خدا و ذکر مصیبت کرد. راوی می‌گوید، دوست و دشمن گریه می‌کرد. همه مصیبت بی‌بی در همین چند جمله خلاصه می‌شود: وامحمداه صلی علیک ملیک السماء، هذا حسینٌ بالعراء! مرملٌ بالدماء! یا رسول الله بین همه بدنش آغشته به خون شده. مقطّع الأعضاء! وبناتک سبایا! یا رسول الله یک طرف این بدن حسین توست که قطعه قطعه روی زمین افتاده. دشمن، بدنش را غارت کرده حرمتش را نگه نداشته و یک سوی دیگر این دختران تو هستند که دشمن آنها را به عنوان اسیر به اسارت می‌برد.

نفاق؛ دومین علت رویارویی در کربلا

بحث درباره ادامه علت‌های رویارویی کوفیان و کسانی که در کربلا در مقابل امام حسین علیه السلام صف آرایی کردند، بود. یعنی اینکه چه عوامل و ریشه‌هایی موجب این صف آرایی عظیم در مقابل امام حسین علیه السلام شد؟ چرا بعضی‌ها به سادگی دعوتشان را فراموش کردند؟ چرا با توجه به اطلاعی که از طریق نامه، گفتار، پیک و نیز از طریق حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا پیدا شد، افراد کمی امام را یاری کردند؟

عامل دیگری که بسیار قابل توجه است، نفاق است، نفاق و منافق یکی از خطرانی است که در هر زمانی می‌تواند جامعه را به انزوا بکشاند و جامعه را دچار بحران کند. نفاق در بستر جامعه دینی شکل گرفته و در جامعه کفر شکل نمی‌گیرد؛ چون کفر است. در مکه تا وقتی پیغمبر آمد، نفاق وجود نداشت؛ اما در مدینه نفاق وجود داشت. پیچکی که دور درخت می‌پیچد، هیچ‌وقت و در بیابان خشک نمی‌روید؛ چون جایی که دورش بیچد، وجود ندارد در جایی می‌روید که درخت باشد، اگر دور گلی بیچد، آن را خشک می‌کند. نفاق در جامعه دینی شکل می‌گیرد؛ چون منافق می‌خواهد خودش را در قالب دین و دینداران جا بزند؛ بنابراین نفاق همیشه در بستر جامعه دیندار و جامعه‌ای که اعتقادات مذهبی دارد، خود را عرضه می‌کند.

نگرانی پیامبر از منافقین

امیرالمؤمنین در نامه ۲۷ نهج البلاغه که به محمدابن ابی بکر نوشته است، می‌فرماید: پیغمبر گرامی اسلام به من فرمودند: یا علی! «إِنِّي لَمَّا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقَمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ»؛ من نه از مؤمن بر اتمم خوف دارم و نه از مشرک؛ چون مؤمن تعهد دارد و مشرک به واسطه شرکش از بین می‌رود. «وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ»؛ من از چیزی که بر اتمم می‌ترسم، منافق است؛ چون نه مثل مؤمن، اعتقادش قوی است و نه مثل مشرک، با صراحت انکار می‌کند. به گونه‌ای عمل می‌کند که عوام فریبی می‌کند و انسان‌های نادان را دنبال خودش می‌کشد.

ویژگی منافقین مقابل پیامبر

قرآن کریم به پیغمبر می‌فرماید: «تو با دو دسته منافق مواجه بودی، یک عده منافق‌هایی که بیرون از مدینه بودند «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم»؛ منافقان، افرادی بودند که در مدینه نبودند، خارج از مدینه بودند؛ اما پیغمبر: «وَمِمَّنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ»؛ در مرکز اسلام و در مدینه منافق وجود دارد «لَا تَعْلَمُهُمْ»؛ پیغمبر تو هم آنان را نمی‌شناسی! از نظر ظاهری خیلی عجیب است. علم غیب پیغمبر و اطلاعات غیرعادی یک بحث دیگر است. «نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»، ما آنها را می‌شناسیم و ای پیغمبر! ما آنان را دو عذاب می‌کنیم؛ «مَرَّتَيْنِ»؛ چرا؟ چون اینها هم منافق‌اند، هم خودشان را در مرکز مدینه بین مسلمان‌ها مخفی کرده‌اند، خطر اینها بیشتر است. آیات زیادی در قرآن درباره نفاق آمده، برای اینکه خطر نفاق به گونه‌ای است که در هر زمانی ممکن است.

نفاق عبدالله ابن ابی

عبدالله ابن ابی یک انسان منافق و از رؤسای منافقین است، نوشته‌اند بین شخصی از مهاجرین و انصار بر سر برداشتن آب از چاه اختلاف پیش آمد، مهاجری به صورت این شخص انصاری یک سیلی زد، عبدالله ابن ابی منافق گفت: اکنون کار مردم مسلمان مکه به جایی رسیده است که با ما درگیر می‌شوند، اگر به مدینه برسیم، همه آنها را از مدینه بیرون می‌کنیم؛ «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛ زیدبن أرقم که یک بچه هفت، هشت ساله بود، این سخنان را شنید، نزد پیغمبر آمد، جریان را گفت، پیامبر، عبدالله ابن ابی را احضار کرد، فرمود: تو این حرف را زدی؟ گفت: حرف من را که آدم بزرگی هستم، قبول نمی‌کنید،

حرف این بچه را قبول می‌کنید؟! پیامبر دیدند ممکن است درگیری بیشتر شود، فرمودند: حرکت کنید. ظاهر قضیه این بود که عبدالله‌ابی فکر کرد که شاید حضرت به نفع او رأی دهد. زید بن ارقم خیلی ناراحت شد. وقتی مدینه رسیدند، زید بن ارقم به خانه رفت، در را به روی خودش بست، گفت من از خانه بیرون نمی‌آیم، من دروغ نگفتم و حقیقت را گفتم. اتفاقاً آیه هشتم سوره منافقون نازل شد: پیغمبر! زید درست می‌گویند، عبدالله‌ابن‌ابی گفت: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ»؛ اگر ما به مدینه برگردیم «الْيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذْلَّ»؛ آنها را بیرون می‌کنیم. پیغمبر فرمود: به زید بن ارقم بگویید بیاید. وقتی آمد به او فرمود: ناراحت نباش، خدا تو را تصدیق کرد. [بالاترین تصدیق این است که خدا انسان را تصدیق کند]. بعد هم پسر عبدالله‌ابن‌ابی گفت: اجازه می‌دهید من با پدرم برخورد کنم؟ پیغمبر فرمود: نه، با او مدارا کن. البته بعد از نزول این آیه او خیلی زنده نماند و مُرد. بعد از پیغمبر اکرم این جریان نفاق به شکل‌های مختلف شروع شد. همان‌گونه که بیان شد منافق، خودش را در هر زمانی با نوع جریانات تطبیق می‌دهد؛ در صفین قرآن را بالای نیزه می‌بردند، در شهادت عمار یاسر ورق را برمی‌گرداندند و امیرالمؤمنین را مقصر جلوه می‌دهند و در قضیه صلح امام حسن علیه السلام، با خریدن فرماندهان.

نفاق عمر سعد و یزیدیان

در کربلا هم مردمی که آمده بودند، عده‌ای از آنان را به نام دین به آنجا کشیده بودند، عمر سعد می‌گفت: یا «خِیلَ اللَّهِ»، ای لشکر خدا، لشکر خود را «خِیلَ اللَّهِ» می‌نامید.

لشکر خدا، حسین را بکشید، بهشت در انتظار شماست، بهشت پاداش شماست. امام صادق علیه السلام اشک می‌ریخت، می‌فرمود: حسین ما را به اسم دین کشتند. وقتی سر از بدن اباعبدالله جدا شد، صدای الله اکبر لشکر دشمن بلند شد.

«جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا بَنِي مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا
قَتَلُوكَ عَطَشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَ
وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قَتَلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ»

آنها مصداق «الله اکبر» را کشتند و «الله اکبر» گفتند. این جریان نفاق است. امام حسین علیه السلام شب عاشورا یا روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: شمشیرهایی روز عاشورا جلوی ما آمد که قرار بود این شمشیرها از ما حمایت کند، چون نوشته بودند حمایت می‌کنیم. شمشیرهایی علیه ما بیرون آمد که قرار بود این شمشیرها محافظ ما باشد، قرار بود طرفدار ما باشد. نفاق این‌گونه است. در مجلس، یزید نشسته بود، مردم هم نشسته بودند و آیه قرآن می‌خواندند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»؛ خدا خواست، ما این طور پیروز شویم - استناد به جبر - خدا خواست ما پیش ببریم، خدا خواست حکومت دست ما باشد.

سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات

جریان نفاق، بسیار خطرناک است. قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»؛ به منافقین می‌گویند فساد نکنید، مردم و جامعه را به هم نریزید، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»؛ می‌گویند چه کسی گفته ما فاسد هستیم؟ ما مصلحیم، می‌خواهیم جامعه را درست کرده و آن را پیش ببریم؛ شعار مصلح بودن متعلق به انبیاست. از هر کس با هر گرایش و ذهنیتی و در هر شغلی بخواهید اصلاح تعریف کند، تعریف می‌کند. اگر به یک بنا گفته شود می‌خواهیم این ساختمان اصلاح شود، چه می‌گوید؟ می‌گوید: یعنی جلوی نمش را بگیرید، دیوارهایش را رنگ کنید، گچ بگیرید. اگر ماشین را به تعمیرگاه ببرید، بگویید می‌خواهیم این را اصلاح کنید، نمی‌گوید که چکش بیاورید تا آن را خراب کنم و از بین ببرم! اینکه اصلاح نیست، باید آن را

صاف کاری کرد، رنگ زد. اگر به یک معلم گفته شود می‌خواهیم این چهل دانش آموز را اصلاح کنی، می‌فهمد یعنی چه؟ یعنی هر نقطه منفی و هر ضعفی دارند، رفع شود.

معنای واقعی اصلاحات

حضرت شعیب می‌گفت ما برای اصلاحات آمده‌ایم: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ هر چقدر بتوانیم تلاش می‌کنیم، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»؛ اگر امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به برادرش محمد حنفیه می‌گوید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ»؛ من از خانه بیرون آمده‌ام تا جامعه را اصلاح کنم، یعنی چه؟ یعنی اگر رباخواری بود، او را بردارم، اگر رشوه بود، آن را بردارم، اگر می‌گساری بود، آن را بردارم، اگر حاکم ستمگری چون یزید بود، او را کنار بزنم، اگر احکام و مبانی دینی و سنت پیغمبر زیر و رو شده بود، آنها را احیا کنم، «الَا وَ أَنَّ الشُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»؛ بدعت‌هایی که به دین اشاعه شده، آنها را حذف کنم، این معنای اصلاح است. قرآن می‌گوید این شعار، شعار پیغمبر و امام است، هدف اسلام است. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا»؛ به منافقین می‌گویند شما دارید فساد می‌کنید و اوضاع را به هم می‌ریزید. ۱۵-۱۴ نفر از اینها در ليله عقبه می‌خواستند پیغمبر را ترور کنند. در بسیاری از جنگ‌ها مثلاً در جنگ احد عبدالله ابن ابی سیصد نفر را یک مرتبه از لشکر مسلمانان جدا کرد، - مسلمانان در جنگ احد هزار نفر بودند او سیصد نفر آنها را جدا کرد - و گفت ما می‌خواهیم از یک جبهه دیگر بجنگیم و همیشه لطمه زدند و «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ».

پس علت‌های رویارویی با اباعبدالله؛ نفاق سران، سکوت عوام، نفاق سردمداران، دنباله‌روی مقدس مابان، نفاق آگاهانه و عالمانه تصمیم‌گیران و دنباله‌روی ناآگاهانه و جاهلانه مردم بود. این کار باعث شد که به سادگی لشکر کفر را لشکر خدا حساب کنند، برای کشتن امام حسین علیه السلام بشارت به بهشت بدهند، با شهادت امام «الله اکبر» بگویند، در مجلس یزید قرآن بخوانند و در صبح جمعه، خطیب یزید بلند شود به منبر برود و اعمال و کارهای یزید را توجیه کند.

علامت‌های نفاق

نفاق، خطر بسیار حساسی است و نشانه‌هایی دارد. ممکن است گاهی متوجه نباشیم و به علامت‌های آن مبتلا شویم، آن وقت اگر کسی به ما بگوید منافق، ناراحت می‌شویم؛ ولی نفاق علامت‌هایی دارد.

رسول خدا فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است

اشاره

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا». حالا ممکن است منافق اعتقادی نباشد، منافق اخلاقی، اجتماعی باشد و خودش هم متوجه نفاقش نباشد. «وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ»؛ هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد و بگوید من مسلمانم، او منافق است.

خلف وعده

اشاره

یک نشانه این است که فرمود: «إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»، منافق پیمان‌شکن است؛ یعنی وقتی قول می‌دهد، بدقولی می‌کند؛ پیمان

می‌بندد، وفای به عهد ندارد. شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله! خلاصه دین را برای من بگوئید؛ «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ»؛ او می‌خواست کلیت و رئوس مطالبش را بداند. امام سجاد علیه السلام فرمود: خلاصه دین سه کلمه است: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ»؛ این است که انسان سخن حق بگوید و وفای به عهد و پیمان داشته باشد و عادلانه حکم کند و نظر بدهد. پس خلاصه دین این سه محور است: عدالت - مداری، حق - مداری و وفای به عهد و پیمان.

انواع عهد و پیمان - ها

ما چند نوع عهد داریم: عهد با خدا، یک عهد با امام معصوم داریم، عهد با عالم، رهبر و ولی فقیه، عهد با مرجع تقلید، عهد با پدر و مادر، و عهد و پیمانی که با دوستان داریم، این - ها مصداق عهد و پیمان است. خداوند می‌فرماید: من فردای قیامت، سایه رحمتم را بر سر چند گروه قرار می‌دهم؛ جوانی که در جوانی بندگی کند؛ «شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ اگر جوانی نگاهش به نامحرم افتاد، - خدا در قرآن می‌گوید به نامحرم نگاه نکنید، - و چشمش را به خاطر خدا بر هم گذاشت، این وفای عهد با خداست. اگر ندای حرام را شنید، لقمه حرامی را دید، صدای حرامی را شنید، صحنه حرامی را دید با اینکه توانش را هم دارد و می‌تواند گناه کند؛ اما گفت خدایا، تو در سوره یاسین در قرآن گفتی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»؛ ای انسان - ها شما با من پیمانی دارید، روزی که به دنیا آمدید در گوشتان اذان گفتند، بالغ شدید، مسلمانید، نماز خواندید، فطرت پاک دارید؛ مگر با خدا پیمان ندارید که دنبال شیطان نروید؟ پس نگاه نکن، گوش نده، دست به طرف لقمه حرام دراز نکن. حرکت‌های گناه - آمیز را انجام نده. اگر ما یک آدم عادی دنبالمان کند، بعضی از کارها را انجام نمی‌دهیم، عهد و پیمان با خدا که جای خود دارد.

داستان‌ها و شواهدی درباره عهد و پیمان

مورد اول: جوانی که مبتلا به گناهی بود، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. آقا وجدانش را بیدار کرد - انسان بعضی از کارها را به خاطر خفته بودن وجدانش انجام می‌دهد - به او فرمود: اگر یک بچه - ای تو را ببیند، آیا این گناه را انجام می‌دهی؟ - انسان خیلی از کارها را اگر یک بچه ببیند انجام نمی‌دهد. اگر یک پلیس ایستاده باشد، جای نامناسب پارک نمی‌کند، خیابان یک - طرفه را نمی‌رود. انسان گاهی به خاطر وجود یک ناظر، قوانین را رعایت می‌کند و خلافش را کنار می‌گذارد. چرا؟ قرآن می‌گوید: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»؛ بعضی - ها از مردم می‌ترسند؛ اما از خدا نمی‌ترسند. گفت: نه آقا، خجالت می‌کشم. فرمود: پس تو خدا را از یک بچه کمتر فرض کردی؟

در مقامی که کنی قصد گناه گر کند کودک کی از دور نگاه

شرم داری، ز گنه در گذری پرده عصمت خود را نداری

شرم بادت که خداوند جهان که بود واقف اسرار نهران

می‌کند بر تو نظر بی‌گناه و گاه تو کنی در نظرش قصد گناه

وفای به عهد مسلم بن عوسجه

مورد دوم: مسلم ابن عوسجه یک پیرمرد است که با حبیب ابن مظاهر به کربلا آمد. در روز عاشورا مسلم ابن عوسجه زودتر از حبیب شهید شد، با اینکه حبیب او را آورد - ایشان در بازار کوفه می‌رفت، حبیب ابن مظاهر روی شانه - اش زد و گفت: مسلم بن عوسجه، دنبال چه می‌گردی؟ گفت: رنگ مو، حنا. پرسید: می‌خواهی چه کنی؟ گفت: محاسنم سفید شده، می‌خواهم رنگ

کنم، گفت بیا برویم، رنگی به این محاسنت بزن که تا تاریخ، تاریخ است بماند. فرزند پیغمبر به کربلا آمده و مستقر شده، بیا برویم به امام حسین علیه السلام ملحق شویم، دنیا را رها کن. حبیب او را برداشت و به کربلا آورد. مسلم ابن عوسجه زودتر از حبیب شهید شد، امام حسین علیه السلام بالای سر او آمد و این آیه را خواند: «فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا». بعد حبیب می‌گفت: من به کنار مسلم ابن عوسجه رفتم، امام حسین علیه السلام هم ایستاده بود. گفتم مسلم! من تو را آوردم؛ ولی تو زودتر از من به بهشت رفتی؛ ولی اگر درخواست و وصیتی داری به من بگو. مسلم چشمانش را باز کرد، به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت: «فانی اوصیک بهذا و اشار الی الحسین»؛ هر چه توان داری، در حمایت از این آقا دریغ نکن. این را گفت و جان داد.

وفای به عهد سعد بن ربیع

مورد سوم: شخصی می‌گفت: در جنگ احد بالای سر سعد بن ربیع آمدم، دیدم دارد در خون خودش می‌غلتد، بدنش پر از خون است و جای شمشیر و نیزه روی بدنش است، به او رسیدم، گفتم: «یا سعد أنا رسول الله»؛ من فرستاده پیغمبرم. چشم‌هایش را باز کرد، خیلی خوشحال شد. گفت: مگر پیغمبر زنده است. گفت: آری شکر خدا، تو برای چه آمدی؟ گفتم: پیغمبر مرا فرستاده که آیا تو سفارشی نداری؟ گفت: بله، مبادا عهد و پیمانی که در عقبه با پیامبر بستید، فراموش کنید. مبادا تا شما زنده هستید، به پیغمبر گرامی اسلام ضربه و لطمه‌ای وارد شود. تو را درباره رسول الله سفارش می‌کنم. این را گفت و جان داد. به این وفای به عهد می‌گویند، به این وفای به پیمان با امام می‌گویند.

کسانی هم نامه نوشتند و امام را دعوت کردند؛ اما وقتی امام از آنها خواست که بیایند، نیامدند. توفیق، رفیقی است که به هر کس ندهندش. چطور می‌شود بعضی‌ها این‌گونه توفیق پیدا می‌کنند که در کنار ابا عبدالله، کنار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌مانند و جان می‌دهند!

وفای به عهد یاران علی در جمل

مورد چهارم: وقتی ابن سوهان در جنگ جمل بر زمین افتاد، امیرالمؤمنین بالای سرش آمد و فرمود: زید سفارشی نداری؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، سفارشم این است که این خون‌ها را از روی چهره من پاک نکنید تا علامت این باشد که من به عهدم با شما عمل کردم. پای عهدم با شما ایستادم و زیر قولم نردم. به این عهد با امام می‌گویند. حالا ما چگونه سر پیمانمان با امام زمانمان هستیم؟ این قدر می‌گوییم یابن الحسن، یابن الحسن، و اظهار ارادت می‌کنیم، همه ما می‌دانیم که پنج‌شنبه و دوشنبه پرونده‌های ما را خدمت امام زمان می‌برند، در این مورد روایت داریم. همه ما می‌دانیم که در پایان هر ماه، نامه‌های اعمال ما را به دست امام زمان می‌دهند. حالا واقعاً چقدر عملکردهای ما با رضایت آن حضرت منطبق است؟

خیانت در امانت

اشاره

پیغمبر فرمود: «وَإِذَا أُوتِئْتُمْ خَانَ»؛ منافق به امانت خیانت می‌کند. وقتی امانتی به او سپرده می‌شود، امانت‌دار نیست. حالا امانت چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَعْمِهِ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»؛ هر کدام هر مسئولیتی دارید؛ طعمه نیست، در گردن تو امانت است. خوشا به حال آن مسئولی که خودش را با این کلام امیرالمؤمنین منطبق کند. امیرالمؤمنینی که وقتی انسان با خودش تنها می‌نشیند و نهج البلاغه را باز می‌کند و به خطبه‌ها و نامه‌هایی که به فرمانداران و مسئولینش نوشته نگاه می‌کند، می‌بیند امیرالمؤمنین چقدر دردمندانه، مشکلات جامعه را نسبت به کارگزارانش و مسئولانی که خدمتگزار

بودند، یادآور شده است.

امیرالمؤمنینی که وقتی سوده حمدانی پیش معاویه آمد و درباره او گفت:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قَدْ خَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

درود بر آن کسی که وقتی به قبر وارد شد، عدالت هم با او مدفون شد. معاویه گفت: چه کسی را می‌گویید؟ گفت: علی بن ابی طالب. زیارت امین الله، یادگار امام سجاد علیه السلام است، این زیارت را زمانی امام سجاد علیه السلام خوانده که قبر امیرالمؤمنین مکشوف نبوده، امام مخفیانه کنار قبر می آمد، بالای سر قبر امیرالمؤمنین در بیابان ها می ایستاد و این زیارت را می خواند. در آن زیارت می خوانید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»؛ یا علی! تو امانتی، (امین الله)، به تو که امانت خدایی، خیانت شد، امام حسین علیه السلام، امین الله است.

ناهمخوانی سخن با عمل

علامت دیگر نفاق هم این است که فرمود: «وَإِذَا حَيْدَتْ كَذَبَتْ»؛ منافق حرف و عملش دو تاست، سخن که می‌گوید، دروغ می‌گوید. عملکردش با آنچه می‌گوید، تناسب ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ بعضی ها وقتی جنگ بدر تمام شد، خیالشان راحت شد که جنگ تمام شده، آمدند و گفتند: یا رسول الله! حیف که ما نبودیم، اگر بودیم جانمان را فدا می‌کردیم، زمانی نگذشت که جنگ احد شروع شد. حضرت فرمود: حالا بیایید، جنگ جنگ است فرقی نمی‌کند. گفتند: نه، منظور ما جنگ اولی بود، آن چیز دیگری بود. این را گفتند و نیامدند. آیه نازل شد: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ»؛ چرا حرفی می‌زنید که وفادار نیستید و پای آن نمی‌ایستید؟

خلاصه بحث

پس علامت های منافق: منافق پیمان شکن است، منافق خائن به امانت و سخن و عملش باهم منطبق نیست. قرآن می‌گوید: «غَلِيظَ الْقَلْبِ» است. قساوت دارد، تحت تأثیر واقع نمی‌شود، حرف حق را نمی‌پذیرد. منافق چند چهره عمل می‌کند، از جبهه حق می‌ترسد. منافق در هر زمانی مثل بوقلمون و بلدرچین خودش را با شرایط تطبیق می‌دهد. نفاق در داخل جامعه دینی شکل می‌گیرد و خطر بسیار بزرگی است که جامعه زمان پیغمبر از مدینه به آن مبتلا شد و تا صفین، جمل، نهروان و کربلا ادامه یافت. در کربلا هم به خاطر نفاقی که سران داشتند، لشکریان عادی و عوامی که دنباله رو بودند، گول این نفاق را خوردند، کار به آنجا رسید که پسر پیغمبر خدا، حضرت اباعبدالله را آن گونه مظلومانه به شهادت رساندند. خدایا به عظمت امام حسین قسمت می‌دهیم به همه ما توفیق کسب ایمان، خلوص و توفیق انطباق عمل با گفتارمان را عنایت بفرما.

دلایل وقوع حادثه کربلا

مقدمه

در رابطه با علت‌های رویارویی و مقابله آن جمعیت انبوه با امام حسین (ع)، این سؤال مطرح است که چرا اکثریتی که کنار جناب

مسلم بود، تبدیل به اقلیت؛ بلکه تبدیل به هیچ شد و ایشان تنها ماند؟ چه شد که این دعوت‌های متعدد از امام حسین (ع) نتیجه عکس داد و دعوت به مبارزه و شمشیر شد؟! چه شد افرادی، به سادگی حاضر شدند امام حسین (ع)، اصحاب و فرزندان را به شهادت برسانند؟ یا حداقل تماشا کنند، یا سکوت کنند؟

اهمیت ریشه‌یابی حوادث تاریخی

ریشه‌یابی این علت‌ها خیلی مهم است، امروزه این بحث‌ها برای جوان‌ها و خانواده‌ها مفید است. این یک بحث اخلاقی، قرآنی و تربیتی است. هیچ حادثه‌ای با آن شرایطی که اتفاق افتاده، دوبار تکرار نمی‌شود. هر حادثه‌ای یک ظرف زمانی و یک ظرف مکانی دارد؛ در هر زمان و مکانی که اتفاق افتاده، بار دیگر با همان شرایط و عین آن تکرار نمی‌شود؛ اما حوادث تاریخ، علی‌رغم این تکرار، عین آن امکان‌پذیر نیست؛ اما مشابه به آن تکرار می‌شود. به قطار نگاه کنید، هر واگنی که از جلوی ایستگاه می‌گذرد دیگر گذشته؛ اما واگن بعدی که می‌آید، مثل همان است. حالا مسافرانش فرق می‌کنند، افرادی که در این کوبه‌ها نشسته‌اند، متفاوت‌اند. مهره‌های تاریخ عوض می‌شود، مسافرانش عوض می‌شود، شخصیت‌هایش عوض می‌شود؛ اما اصول و قواعدی که بر تاریخ حاکم است، با اندکی تفاوت عین هم هستند. تاریخ تکرارپذیر است. واقعاً چرا جامعه ارزشی نبوی تبدیل به جامعه ضد ارزشی اموی شد؟ هنوز نیم قرن از رحلت پیغمبر نگذشته بود که جامعه ارزشی نبوی تبدیل به جامعه ضد ارزشی اموی شد. همه چیز رفت و برعکس شد و یک تغییر صد در صد ماهوی اتفاق افتاد، علت چیست؟ من برای شما چند مثال می‌زنم که چگونه در تاریخ انسان‌های خوب کنار زده شدند؟ چگونه در تاریخ پاک‌دامن‌ها حذف شدند؟

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: فرعون یک زمامدار فاسد بود؛ «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ پس فرعون که زمامدار بود، اما مردم: «فَأَسِيخَ تَخَفَّ قَوْمَهُ»؛ مردم هم قدرت تحلیل نداشتند و فرعون آنها را در جهل نگه داشته بود و نمی‌گذاشت قضایا را بفهمند. این یک معادله است، نتیجه این دو چه شد؟ فرعون زمامدار فاسد و مردم، جاهل بدون اطلاع؛ این دو یک نتیجه داد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»؛ موسی مجبور شد شبانه از شهر و از بین مردم «خائفانه» فرار کند و بیرون برود. چرا موسی از جامعه خارج شد؟ چون وقتی آن زمامدار فاسد با این مردم جاهل با هم جمع شدند، نتیجه‌اش «خَرَجَ»؛ خروج موسی است.

حضرت صالح شتر را به عنوان معجزه برای قومش آورد، گفت: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ»، این شتر، علامت خداست. همه موجودات متعلق به خدا هستند؛ ولی شما می‌دانید یک چیزهایی مستقیم به خدا نسبت داده شده؛ مثلاً مسجدالحرام را می‌گوییم خانه خدا، ماه رمضان را می‌گوییم ماه خدا، حسین را می‌گوییم خون خدا؛ والا بقیه مسجدها هم مال خداست، بقیه ماه‌ها هم ماه خداست، اگر چیزی را به طور مستقیم به خدا نسبت می‌دهند، دلیل بر اهمیت زیاد آن است. گفت: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ»؛ این شتر نشانه خداست. چه کردند؟ «فَعَقَرُواهَا»؛ شتر را پی کردند و کشتند. نتیجه چه شد؟ عدم تأثیرگذاری دعوت صالح.

اما قوم لوط؛ فرشته‌های خدا شب به خانه لوط آمدند، مردم جمع شدند، گفتند اینها را بیرون کن؛ «أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ». لوط فرمود: چرا بیرونشان کنم، مگر چه کرده‌اند؟ گفتند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ»؛ جرمشان این است که پاک‌دامن هستند. نتیجه آن حرکت، بیرون کردن پاک‌دامن‌ها شد.

به قصه یوسف نگاه کنیم؛ نتیجه حسادت، جهل و غفلت برادران چه شد؟ «اقْتُلُوا يُوسُفَ»؛ بیاید برادرمان را بکشیم. حال شما دقت کنید از خارج شدن هابیل از صحنه، تا به شهادت رسیدنش توسط قابیل، همین گونه تاریخ را ورق بزنید خارج شدن موسی، توطئه ترور یوسف، توطئه پی کردن شتر صالح، توطئه خروج متطهرها از میان قوم لوط، همه اینها مثل واگن‌هایی هستند که آنها را به هم بسته‌اند، فقط مهره‌ها و مسافران عوض شده‌اند، تاریخ را جلوتر بیاوریم، به حوادثی مانند حادثه کربلا می‌رسیم به گونه‌ای این مسیر ادامه یافت که این جمعیت انبوه مقابل اباعبدالله علیه السلام ایستادگی کردند.

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام

امام حسین نامه‌ای به مردم کوفه نوشت که خیلی مهم است. اموی‌ها و دیگرانی که بعد از پیغمبر بر سر کار آمدند، چهار کار عمده انجام دادند، اینها را توضیح داده و بعد به نامه امام حسین می‌پردازیم. آن چهار کار عبارتند از: ۱- ولایت‌ستیزی، ۲- دین‌ستیزی، ۳- عدالت‌ستیزی، ۴- تقدس‌زدایی. در هر جامعه‌ای با هر شرایطی و در هر زمانی این چهار آفت پیدا شود، همان قضایا تکرار می‌شود. مگر در همین کشور شیخ فضل الله نوری بر سر دار نرفت؟ مگر شهید ثانی و شهید اول با آن وضع به شهادت نرسیدند؟ مگر زید بن علی بن الحسین، حُجْر بن سکیت، میثم تمار کشته نشدند؟ پرونده شهادت که با کربلا بسته نشد. اموی‌ها چهار کار عمده انجام دادند که اینها هر جا باشد، همین نتیجه را می‌دهد، خارج شدن خوب‌ها و شهادت پاکان و دین‌دارها.

ولایت‌ستیزی

اشاره

اولین کاری که اموی‌ها کردند گفتند: امامت را کنار بزنیم، ولایتی که پیغمبر این همه روی آن کار کرده بود؛ در غدیر، در حدیث منزلت در خانه‌اش، نه اینکه مطرح شد. مطرح شدن آن از خانه پیغمبر شروع شد؛ یعنی از روزی که پیغمبر دعوتش را شروع کرد، امامت علی را هم مطرح کرد. اما حالا- با این ولایت مبارزه کردند. از ماجرای سقیفه، آن‌قدر این مسئله را کمرنگ کردند که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا»؛ بعد از رحلت پیغمبر تا کنون حق من غصب شد - و تا روزی که حضرت به شهادت رسید- آنها ابتدا امامتی را که رکن دین است، در جامعه قطع کردند. مبارزه با ولایت و امامتی که امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره آن می‌فرماید: «بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتَمُ وَبِنَا يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»؛ با ما بشناسید و خدا را با ما عبادت کنید.

اهمیت زیارت جامعه

زیارت جامعه کبیره از امام هادی (ع) است، چرا امام هادی این زیارت را تعلیم کرده است؟ چرا امام هادی با این کلمات بلند ائمه را ستوده است؟ زیارت جامعه کبیره، یک دوره امام شناسی است. می‌خواهد بگوید اگر کسی امامش را نشناخت و حجت خدا را نشناخت، خدا را نشناخته است، چرا امام حسین (ع) در روز عاشورا این قدر می‌گوید من پسر پیغمبرم؟ «انا ابن رسول الله» من پسر علی‌ام، من پسر زهرای مرضیه‌ام، مدام تکرار می‌کند. آنها دیدند؛ اما وقتی غفلت انسان را بگیرد، چشم حق‌بین نباشد: خشم و شهوت مرد را احول کند استقامت روح را بی بر کند

غفلت؛ عامل سقوط انسان

مولوی می‌گوید: مرغی می‌خواست کرمی را شکار کند. همه حواسش متوجه این کرم بود، همه توجهش به این بود که غذایش را به دست بیاورد و کرم را بخورد. یک گربه‌ای هم مراقب این مرغ بود، این مرغ آن‌قدر حواسش به این کرم بود که از گربه غافل بود، می‌گوید:

مرغکی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را بر بود

گربه از فرصت استفاده کرد و به راحتی هم مرغ و هم کرم را بلعید.

آکل و مأکول بودی بی خبر در شکار خود ز صیادی دگر

عجیب است که انسان از خودش و توانمندی‌ها و استعدادهایش غافل می‌شود.

آدمی گنجینه سرّ حق است گر چه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی پایان صفات آدمی

محمد بن اشعث و عبدالله اذینب این گونه شدند؛ اما درس نگرفتند. بنابراین ابتدا ولایت‌ستیزی انجام شد که توانستند امام حسین (ع) را به شهادت برسانند. ولایت‌زدایی و امامت‌زدایی شد. امام حسین را به عنوان چهره‌ای که خودشان می‌خواستند معرفی کردند. امام در جامعه محدّث است؛ با ملائک صحبت می‌کند، امام قدرت تکوین دارد، امام معصوم است، امام با رأی مردم انتخاب نمی‌شود. آن کسانی که می‌گویند مشروعیت امام با رأی مردم است، نمی‌دانند امامت یعنی چه؟ رأی مردم برای امام مشروعیت نمی‌آورد.

ولایت‌ستیزی منصور دوانیقی

صفوان بن یحیی می‌گوید: من از جعفر ابن محمد اشعث پرسیدم: که چرا تو امام صادق را قبول داری؟ چرا شیعه شدی؟ پدرت آدم خوبی نبود، علت اینکه تو پیرو امام صادق شدی و شیعه بودن را شیوه خودت قرار دادی چیست؟ گفت: می‌دانی قصه چیست؟ روزی منصور دوانیقی پدرم، محمد اشعث را خواست. - البته این غیر از آن محمد ابن اشعث است - به او گفت. می‌توانی یک آدم قوی که کلاه سرش نرود و مأموریت مالی را بتوان به او واگذار کرد، برای من پیدا کنی؟ پدرم، دایی اش ابن مهاجر را معرفی کرد. این دو پیش منصور دوانیقی رفتند، منصور دوانیقی پولی به ابن مهاجر داد و گفت: برایت یک مأموریت دارم، از بغداد به مدینه برو و سیدهای حسنی و حسینی را پیدا کن، هر کدامشان را که دیدی به مقداری از این پول را به آنها بده و یک رسید هم از آنها بگیر. - بعضی‌ها با این گونه کارها می‌خواهند پشتوانه‌ای برای خودشان درست کنند. دلش که به حال سادات و فرزندان امام نسوخته بود، - گفت: به آنها نگو که این پول را منصور داده است؛ چون اگر بگویی حتی یک نفر از آنها این پول را از تو قبول نمی‌کند. بگو من از شیعیان شما هستم و از خراسان می‌آیم، این پول هم پاک و مطهر است و خلاصه ماجرا را لو نده، من به این رسیده‌ها نیاز دارم، حتماً از امام صادق (ع) هم این رسید را بگیر.

ابن مهاجر به مدینه آمد و برگشت و گزارش کارش را به منصور دوانیقی داد، گفت: منصور، هر سید حسنی و حسینی که دیدم، مقداری پول به او دادم و از او رسید گرفتم و کسی هم متوجه نشد. منصور گفت: رسید امام صادق (ع) کجاست؟ گفت: اما امام صادق، این یکی را قلم بگیر. حکم مأموریت ما را بده، این یکی نشد. منصور گفت: چرا نشد؟ او گفت: به مسجد پیغمبر رفتم، امام صادق داشت نماز می‌خواند، به محض اینکه نمازش را سلام داد، قبل از اینکه من بتوانم حرفی بزنم، برگشت رو به من کرد و گفت: پسر مهاجر! از خدا بترس. گفتم: آقا، پسر مهاجر کیست؟ من از شیعیان شما هستم، از خراسان می‌آیم. فرمود: دروغ می‌گویی، از نزد منصور می‌آیی، او این پول‌ها را به تو داد و گفت برو این کار را بکن و نگو پول‌ها را از کجا آورده‌ام. پیش من دیگر نمی‌توانی دروغ بگویی. بنابراین نتوانستم به آقا پول بدهم، بلند شدم و با شرمندگی از مسجد بیرون آمدم.

دقت کنید منصور چه گفت؟ بلند شد قدمی در اتاق زد، و گفت: ابن مهاجر، هر زمان در جامعه یک محدّث وجود دارد؛ - نه محدّث - یعنی کسی که با فرشته‌ها ارتباط دارد و از غیب خبر دارد، «وَإِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مَّحَدَّثَنَا الْيَوْمَ»؛ امروز آن محدّث در جامعه امام صادق (ع) است. منصور این را می‌فهمد، اما حبّ ریاست، جاه، مقام، خشم، شهوت، بخل و مّیت نمی‌گذارد درست عمل کند. بسیاری اوقات انسان می‌فهمد حق چیست؛ اما زیر بار نمی‌رود. قرآن می‌فرماید: «وَجَاهِدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»؛ بعضی‌ها موسی را منکر شدند، با اینکه یقین داشتند پیغمبر است. «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ»؛ بعضی‌ها پیغمبر را مثل بچه خودشان می‌شناختند؛ اما به او ایمان نیاوردند. اموی‌ها با دین رسول خدا چه کردند؟ اموی‌ها، چرا توانستند اکثریتی را مقابل اقلیت قرار بدهند؟ چرا توانستند به راحتی دور مسلم ابن عقیل را خالی کنند؟ چرا توانستند به این سادگی سر امام حسین (ع) را در کوفه بالای نیزه کنند؟ کوفه‌ای

که حداقل چند سال پایتخت و محل حکومت اسلام بوده است. چرا توانستند به راحتی این گونه این حوادث را بیافرینند؟ این نکته‌ای که بیان می‌شود، نیاز به چند جلسه دارد؛ ولی در یک جلسه خلاصه‌اش بیان می‌شود و آن این است که اموی‌ها چهار کار عمده کردند؛ ۱- ولایت‌ستیزی.

دین‌ستیزی

اشاره

اموی‌ها نگفتند نماز نخوانید؛ بلکه خود معاویه هم نماز می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد. ولید نماز می‌خواند، امام جمعه هم می‌شد. نگفتند روزه نگیرید، معاویه گفت: کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، بخوانید؛ ولی تفسیر نکنید. ابن عباس آمد و گفت: معاویه، آخر جلوی تفسیر قرآن را که نمی‌شود گرفت. گفت: چرا نمی‌شود؟ گفت: مردم می‌خواهند قرآن را بفهمند. گفت: اگر خواستند پیش ما بیایند، خودمان برایشان مفسر می‌گذاریم، فقط ابن عباس از تو پرسند؛ چون اگر تو بخوای «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را تفسیر کنی، می‌گویی: علی. اگر بخوای «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را تفسیر کنی، می‌گویی: خانواده حضرت زهرا. تفسیر ممنوع است. اگر هم تفسیر خواستید، خودمان تفسیر می‌کنیم. امویان دین‌ستیزی کردند، کاری کردند که آن عنصر پلید با اینکه خودش آدم بدی بود، به بدی معاویه اعتراض می‌کند، پسرش می‌گوید: یک شب پدرم به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، گفتم: پدر چه شده؟ گفت: این معاویه عجب آدم بدی است! گفتم: چرا؟ گفت: پیش او بودیم، صدای اذان بلند شد، ناگهان از جای بلند شد و گفت: من باید نام این پیغمبر را از این اذان پاک کنم! که گفته نام این شخص روزی پنج مرتبه کنار نام خدا باشد؛ اما نام ما نباشد. من باید این نام را دفن کنم.

معنای دین‌ستیزی

دین‌ستیزی، یعنی چه؟ یعنی دین را بی‌روح و بی‌محتوا کردن. می‌گویند: دین روایت‌های مختلف دارد، تو هر چه دلت خواست، تفسیر کن. یعنی طرح نظریه سکولاریزم، پلورالیسم، قرائت‌های مختلف از دین. بعد می‌بینید کسی پیدا می‌شود با کمال وقاحت می‌گوید: حضرت زهرا یک الگوی قدیمی بود، دنبال الگوی جدید بگردید. عجیب است! مگر عفت، تقوا، ادب و زهد قدیم و جدید دارد؟ چه کسی گفته احترام به پدر و مادر قدیمی است؟ چه کسی گفته عفت، حیا، شرم و تقوا قدیمی است؟ اینها قدیمی بردار نیست، حواسمان را جمع کنیم و حافظ ارزش‌ها باشیم.

سیره اهل بیت در برابر مصیبت‌ها

امام صادق (ع) وقتی مصیبتی برایش پیش می‌آمد عرضه می‌داشت: «اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی»؛ خدا را شکر که در دینم مصیبت پیش نیامد. اگر معدل فرزندان دو نمره پایین بیاید، بیشتر ناراحت می‌شویم یا اگر دو روز نماز صبح او قضا شود؟ روی کدام یک بیشتر حساسیم؟

نتیجه دین‌ستیزی؛ شکستن زشتی گناه

دین‌ستیزی؛ یعنی روابط حرام را عادی جلوه‌دادن، زشتی گناه را شکستن. توجیه گناه و مبانی را زیر پا گذاشتن، اینها دین‌ستیزی است. ارتباط با نامحرم جایز، دست‌دادن به نامحرم، سخن گفتن غیرشرعی و سخن گفتن شهوت‌آمیز، این‌گونه ارتباط‌ها دین‌ستیزی

است؛ اینکه انسان دائم این اصول را تنزل بدهد، دائم روح دین را از آن بگیرد و زشتی آن را بشکند، وقتی زشتی اش شکست دیگر جلوی من و شما هم خجالت نمی‌کشد، پدرش هم که از کنارش بگذرد، کلامش را قطع نمی‌کند، ارتباطش را قطع نمی‌کند. دیگر از بزرگتر، از روحانی، از پدر و از مادر هم حیا نمی‌کند. زشتی بسیاری از گناهان به راحتی ریخته شده است. وقتی دین ستیزی شد، وقتی روح معنویت گرفته شد، زشتی گناه به راحتی ریخته می‌شود.

فته‌های بعد از رحلت رسول الله

امیرالمؤمنین می‌فرماید: وقتی این آیه نازل شد: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ مردم فکر نکنید همین که به زبان و به کلام گفتید: ایمان آوردیم، کافی است، آزمایش می‌شوید. حضرت می‌فرماید: من خدمت پیامبر رفتم، عرض کردم یا رسول الله، این آزمایش‌ها چه وقت انجام می‌شود؟ «وَهُمْ لَمَّا يُفْتَنُونَ». پیغمبر خدا فرمود: یا علی! این آزمایش‌ها بعد از من است. تا پیغمبر بود خیلی کارها را انجام نمی‌دادند. حتی منافقین نفاقشان را پنهان می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ» پیغمبر! بعضی از افرادی که دور تو هستند، منافق‌اند، تو آنها را نمی‌شناسی. تا زمانی که پیغمبر بود تمام جنگ‌ها و اختلافات را مخفی کرده بودند. حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرماید: همین که پیغمبر از دنیا رفت، خار نفاق آشکار شد و معلوم شد که بعضی پیغمبر را نیز قبول نداشتند؛ اما از ابهت، عظمت و پایگاه مردمی او حساب می‌بردند. زمان پیغمبر گذشت، «ظَهَرَتْ حَسَبِيكُهُ النَّفَاقُ»؛ این نفاق‌ها آشکار شد. پیغمبر فرمود: یا علی! این فتنه‌ای که قرآن می‌گوید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ این فتنه بعد از رحلت من است. حضرت فرمود: علی جان، «السُّحْتُ بِالْهَدْيَةِ»؛ اسم رشوه را هدیه می‌گذارند. «وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»؛ علی جان اسم ربا را بیع می‌گذارند. ربا می‌شود بیع، معامله، رسمی می‌شود و یا زشتی‌اش می‌ریزد. شبهات را وارد دین می‌کنند، این آزمایش‌ها پیش می‌آید، آن زمان دیگر هر کسی در غربال نمی‌ماند.

دنیای ممدوح و مذموم

اینجاست که می‌بینید با اینکه امام حسین (ع) آن همه به این طرف و آن طرف رفت، نامه داد، ملاقات کرد، فقط تعداد محدودی آمدند. وقتی پای جان و پای دنیا به میان آمد، همه کنار کشیدند. فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ».

از این صحبت‌ها این گونه برداشت نشود که اسلام با دنیاداری مخالف است، خیر، اگر دنیا باعث حرکت و پویایی دین شود، نه تنها بد نیست، بلکه عالی است؛ اما اگر دنیا باعث شود خدا، دین، اعتقادات، حلال و حرام، خمس و زکات و همه چیز کنار برود و زیر پا گذاشته شود، به حرام بودن لقمه‌ای که می‌خورید اهمیت داده نشود، این دنیا بد است. لقمه حرام نسل را به خطر می‌اندازد؟ سوار دنیا شو، امیر دنیا شو، نه اسیر و وابسته، مثل عمر سعد که برای حکومت ری و برای دنیا از دینش گذشت و به ری هم نرسید، به مال هم نرسید. می‌دانید چرا توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین (ع) جمع کنند؟ می‌دانید چرا ۱۸ هزار آدم در اندک زمانی دور مسلم را خالی کردند؟ برای اینکه چهار کار شد؛

۱- ولایت ستیزی

۲- دین ستیزی.

۳- تقدس زدایی

تقدس زدایی؛ یعنی اینکه مقدسات را کمرنگ کنیم. کعبه برای ما مقدس است، امام مقدس است، زیارتگاه مقدس است؛ تقدس زدایی؛ یعنی تقدس را از چیزهایی که برای ما مقدس است بگیریم و آنها را عادی کنیم.

۴- عدالت‌ستیزی

وقتی این چهار عامل در جامعه دست به دست هم داد، این حوادث آفریده می‌شود. امام حسین (ع) در نامه‌ای به که توسط مسلم بن عقیل به مردم کوفه فرستاده بودند، به این چهار علت اشاره می‌فرماید: مردم کوفه! «من الحسين بن علي إلى الملا من المؤمنين و المسلمين ۱- فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ»؛ امام کسی است که بر اساس قرآن حکم می‌کند؛ یعنی اول ولایتان را درست کنید، ۲- الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ؛ امام می‌آید که دین را پیاده کند، پس مسئله دین را حل کنید، دین‌ستیز نشوید. ۳- «الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ»؛ امام می‌آید که عدالت را پیاده کند، ۴- «الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِكَ لِلَّهِ» امام، فانی در خداست، تقدسش به تقدس و ارتباط با خداست.

چهار آسیب گفته شد: ولایت‌ستیزی، دین‌ستیزی، تقدس‌زدایی و عدالت‌ستیزی، این نامه امام حسین (ع) که در تاریخ آمده است، چهار حرکت منفی در مقابل آن قرار گرفت. این خلاصه بحث درباره علل رویارویی مردم با امام حسین (ع) بود، البته این رویارویی یک سری مسائل و عوامل اخلاقی هم دارد؛ مثل حب دنیا، غفلت، ترس و جهل که در آینده به آن خواهیم پرداخت. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

سومین علت رویارویی در کربلا؛ پیروی از شیطان

مقدمه

یکی از وظایفی که به عنوان یک انسان مؤمن، بر عهده ما است، شناخت دشمن و حرب‌های اوست. دشمن از هر راهی که وارد می‌شود، انسان باید راهکار مقابله و مانع شدن از نفوذش را پیدا کند. شناخت حرب‌های شیطان، دام‌ها و راهکارهایی که شیطان از آن راه بر افراد نفوذ می‌کند، خیلی مهم است. اگر ما اینها را نشناسیم، ممکن است ندانسته، جزء گروه شیطان شویم و از گروه حزب‌الله خارج شویم.

علت اهمیت شناخت شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان

در قرآن سه مرتبه کلمه حزب‌الله و سه مرتبه هم کلمه حزب‌الشیطان آمده است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: حزب‌الشیطان خاسر و زیانکار است؛ اما حزب‌الله غالب و پیروز است. اگر انسان شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان را نداند، ممکن است ناخواسته داخل حزب‌الشیطان شود، همان‌گونه که بعضی از کسانی که در کربلا بودند و با امام حسین (ع) جنگیدند، تبلیغات و کارهای اموی، تشخیص حق و باطل را برای آنها مشتبه کرده بود. بنابراین بعضی از اینها فکر می‌کردند، ثواب می‌کنند و کار خوب انجام می‌دهند، «هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكْتَ بِهِ بَنُو آمِيَّةَ» بعضی از اینها با «الله اکبر» گویی و ظاهر تدین این حرکت را انجام دادند.

هشدار قرآن پیرامون شیطان

در آیه ششم سوره فاطر خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ»؛ شیطان دشمن است، این حرف خداست و برای اینکه حواس ما را جمع کند، می‌فرماید: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»؛ شما هم او را دشمن بدانید و ناخواسته به دنبال او نروید. در ادامه می‌فرماید: شیطان با حزب و گروهش سعی می‌کند انسان‌ها را اصحاب سعیر و اصحاب جهنم سازد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ»؛ شیطان و نیروهایش شما را می‌بینند.

گفتگوی شیطان با حضرت یحیی (ع)

می‌گویند شیطان زمانی با حضرت یحیی گفتگویی کرد. شیطان به او گفت: می‌خواهم تو را پندی دهم؛ تو زیاد غذا می‌خوری و همین توفیق نماز شب و عبادت با خضوع و خشوع را از تو می‌گیرد. می‌گویند حضرت یحیی (ع) بعد از این نصیحت و از این جمله، - چون خود دشمن آمد و راهکار را گفت- به شدت غذایش را کاهش داد و گفت: دیگر نمی‌گذارم این مانع جلوی عبادتم را بگیرد. شیطان گفت: من هم دیگر تو را نصیحت نمی‌کنم.

ملاقات شیطان با حضرت نوح (ع)

بعد از جریان طوفان نوح و بعد از اینکه طوفان نوح تمام شد، بسیاری از گنه‌کاران و اهل عذاب و معصیت از بین رفتند. شیطان با حضرت نوح (ع) ملاقاتی کرد. امام صادق (ع) فرمود: شیطان خیلی اصرار کرد که نوح را نصیحت کند. نوح گفت: تو به من ضرر نرسان، نصیحت تو را نمی‌خواهم. گفت: من می‌خواهم مطالبی را به تو بگویم؛ چون تو به گردن من حق داری، کار من سبک شد، خیلی از اینها با این طوفان و سیل از بین رفتند. شیطان برای گفتن نصیحتش اصرار کرد، حضرت نوح گفت: بگو. گفت ای نوح، «إِذَا وَجِدْنَا ابْنَ آدَمَ شَدِيحًا أَوْ حَرِيصًا أَوْ حَسُودًا أَوْ جَبَّارًا أَوْ عَجُولًا تَلَفَّفْنَا تَلَفَّفَ الْكُرْهِ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَنَا هَذِهِ الْأَخْلَاقُ سَمِّينَاهُ شَيْطَانًا مَرِيدًا الْخَبْرَ»؛ چند صفت وقتی در فرزند آدم باشد؛ بخل، حرص، عجله، حسادت و زورگویی - الشَّحُّ؛ به معنی بخل است؛ ولی از بخل هم یک درجه بالاتر است. شَحُّ؛ بخل شدید است. بخیل فقط اموال خودش را نمی‌دهد؛ ولی شحیح اگر دیگران هم بدهند، ناراحت می‌شود؛ شاید خودش هم آن را مصرف نکند.

خطاهای شیطان در درگاه الهی

شیطان خودش از کم شروع کرد؛ ولی به کم تمام نشد. اولش به مسائل مادی توجه کرد و به مسائل معنوی توجه نکرد؛ گفت: من از آدم بهترم، من از آتش هستم و آدم از خاک؛ اما توجه نکرد که درست است آدم از خاک آفریده شده؛ ولی **لَنَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**؛ یک روح خدایی را حمل می‌کند، یک جسم خاکی و یک روح متعالی را حمل می‌کند. شیطان به بعد متعالی انسان توجه نکرد، به آن جنبه خاکی‌اش توجه کرد. در مرتبه بعد تکبر ورزید و گفت: سجده نمی‌کنم. در مرتبه بعد - نعوذ بالله - به خدا گفت: من بیشتر می‌فهمم، تو به من می‌گویی سجده کن؛ اما من بهترم، تو اشتباه می‌کنی و به همین ترتیب کفر ایجاد شد.

استدراج؛ **لَسَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ**؛ وقتی انسانی پله‌پله پایین می‌آید، به این می‌گویند استدراج؛ یعنی سقوط تدریجی. در مرحله بعد رانده شد و در مرحله بعد هم قسم خورد همه را گمراه می‌کنم. پنج، شش مرحله است: اول توجه به جنبه مادی نه معنوی، بعد تکبر، بعد استنکاف از سجده، بعد همین‌گونه ادامه یافت تا رانده شدن و اعتراض به علم و آفرینش خدا و قسم به گمراهی بشر.

شیطان سیاست گام به گام دارد، گاهی ناخواسته انسان وارد گروه شیطان شده، در دام شیطان می‌افتد. باید جلوی این گام‌ها را از راه خودش گرفت، انسان باید ببیند خطر و دشمن از چه راهی وارد شده، از همان‌جا و به همان طریق مانع آن شود. اگر در یک انبار گندم سوراخ‌های موش پیدا شد، باید همان سوراخ را گرفت و اجازه نداد موش گندم‌ها را از انبار ببرد.

گره موش دزد در انبار ماست گندم اعمال چل‌ساله کجاست

پس در اول دفع شر موش کن بعد از آن در جمع گندم گوش کن

معنای هدایت متقین توسط قرآن

قرآن می‌فرماید: **يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ**؛ اول پیرایش، بعد آرایش، ابتدا تخلیه و بعد تجلی. اگر در یک ظرف گلی شیر ریخته شود،

شیر هم گل آلوده می‌شود. به همین دلیل می‌گویند اول پاک و تزکیه کن. چرا قرآن در ابتدا می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ این قرآن برای انسان‌هایی است که تقوا دارند، اصلاً قرآن آمده که خودش تقوا ایجاد کند، پس چرا اولین سخنش این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می‌تواند اثر کند که در وجود او زمینه پذیرش باشد. پیغمبر این همه برای ابوجهل قرآن خواند، خودش هم می‌گفت: انی اعلم هو الصادق؛ من می‌دانم حق با پیغمبر است؛ ولی ایمان نمی‌آورم.

ابن‌ابی‌الوجاع زندیق، کمونیست و دهری و مادی‌گراست. - دهری به کسانی می‌گفتند که خدا و قیامت را منکر بودند - او چند جلسه با امام صادق (ع) بحث کرد، در یک جلسه امام آن‌قدر زیبا با او بحث کرد که همه راه‌هایی را که منجر به کفر می‌شد، بر او بست. راوی می‌گوید: وقتی رفت، گفتم: یابن رسول‌الله، فکر کنم او امروز مسلمان شود. آقا فرمود: او کافر می‌میرد، او کور است، خوب گوش می‌دهد؛ ولی توجه و گیرایی ندارد. چشم ظاهری دارد، امام را می‌بیند؛ اما تأثیر نمی‌پذیرد.

کینه و عدم ترحم، حربه شیطان

اگر گام‌های شیطان را نشناسیم، شاید به آن مبتلا شویم. یک گام شیطان، کینه است، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾. سعی کنیم با برادر، فامیل، آشنا، پدر، مادر، دوست، کینه نداشته باشیم، قهر نباشیم و اختلاف نداشته باشیم. خداوند متعال در سوره حجرات می‌فرماید: ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ﴾؛ رابطه‌تان را با هم خوب و اصلاح کنید، ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ تا رحم خدا شامل حالتان شود. اگر شما به هم رحم نکنید، از خدا توقع رحم نداشته باشید. امیرمؤمنان فرمود: «يَا نُوفُ اِرْحَمِ تُرْحَمِ» ای نوف! رحم کن، از دیگران بگذر تا خدا از تو بگذرد. مردم از هم بگذرید، تا خداوند شما را مورد لطف قرار بدهد. یک گام شیطان کینه و دیگری تزیین گناه است؛ یعنی شیطان گناه را زیبا جلوه می‌دهد.

سومین گام شیطان، فرصت‌سوزی

گام دیگر شیطان تسویف است. تسویف؛ یعنی فرصت‌سوزی، یعنی از دست دادن وقت، امروز و فردا کردن. خاربن در قوت و برخاستن خارکن در سستی و در کاستن

مگر انسان می‌داند که حتماً پیر می‌شود و فرصت پیدا می‌کند. تازه اگر فرصت هم پیدا شود، این فرصت جوانی و نوجوانی پیدا نمی‌شود. انسان‌های زیادی هستند که اکنون برای از دست رفتن فرصت‌های جوانی خود تأسف می‌خورند، اینها برای ما عبرت است. حضرت علی (ع) فرمود: «إِيَّاكُمْ وَتَسْوِيفَ الْعَمَلِ»؛ بپرهیز از اینکه تسویف و فرصت‌سوزی کنی و کارت را به آینده موکول کنی. شما به قیام کربلا توجه کنید، چه افرادی فرصت را از دست دادند! شاید قصد همه آنها هم بد نبود؛ اما انسان گاهی ناخواسته فرصت را از دست می‌دهد.

طرمح بن حکم

طرمح ابن حکم یکی از اصحاب امام حسین (ع) است. او در همین مسیری که امام به سوی کربلا - و کوفه می‌رفت، با حضرت ملاقات کرد. ظاهراً این اتفاق در همان روزهایی است که حرّ ابن یزید ریاحی لشکر امام را محاصره کرده بود. وقتی طرمح با چند نفر آمدند، حر به امام عرض کرد اینها باید به کوفه برگردند. امام فرمود: اینها لشکر من هستند و با من هستند. گفت: نه آقا، اینها با شما نبودند، اینها الان آمدند و پیوستند. امام فرمود: فرقی نمی‌کند اینها با من هستند، کاری با آنها نداشته باش. جلو آمدند، امام از یکی از آنها پرسید: از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: یابن رسول‌الله، قیس ابن مصهر - قیس مثل مسلم، نماینده امام در کوفه بود - سفیر شما شهید شد. امام فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ»؛ بعضی‌ها رفتند،

بعضی‌ها منتظر رفتن هستند. بعد دستانش را بالا آورد و عرضه داشت: «اللهم اجمع بیننا و بینهم»؛ خدایا ما را هم به اینها ملحق کن، بین ما و بین این شهدا؛ یعنی قیس و دیگران اجتماع قرار بده تا ما به هم ملحق شویم. بعد دربارهٔ اوضاع کوفه از آنها سؤالاتی کرد. آنها پنج، شش نفر بودند، همه آنها ایستادند، اما طرمح گفت: آقا، من در کوفه کارهایی دارم، می‌روم، برمی‌گردم. رفت، امام فرمود: زود بیا، یک وقت جا نمانی. گفت: چشم آقا برمی‌گردم. - به امام حسین (ع) علاقه‌مند بود، انسان خوبی هم بود، می‌خواهم عرض کنم معلوم نیست فرصت‌سوزی حتماً با قصد سوء همراه باشد. گاهی فرصت‌ها ناخواسته از دست می‌رود. - رفت، وقتی برگشت، امام حسین (ع) شهید شده بود، زمانی رسید که دیگر خبر شهادت امام حسین (ع) منتشر شده بود و طبق این نقل تاریخی نتوانست به امام بپیوندد.

قدرت تغییر منش در جوان

هشام ابن حکم یک جوان است که تازه موی بر صورتش روییده. وی امام صادق (ع) را اصلاً قبول نداشت، چند جلسه آمد و خدمت امام صادق (ع) نشست و با دیدن امام عوض شد، مرید شد.

اگر هم جوان یک ناسازگاری دارد، سطحی است، عمیق نیست و زود کنار می‌رود. بعضی آهن‌ها وقتی یک لایه زنگ روی آن می‌نشیند، می‌شود زود آن را زدود؛ ولی بعضی آهن‌ها تا چکش می‌زنی یا روی آن دست می‌گذاری، فرومی‌رود، اگر به این مرحله رسید، دیگر مشکل است، کاری کنی یک‌جا خودش را نشان می‌دهد. جوان لایه‌های سطحی را زود می‌تواند کنار بزند. اسلام بن بست ندارد.

امام حسین (ع) فرمود: تنها کوچه‌ای که بن بست است، کوچه گناه است. فرمود کسی که بخواهد از کوچه گناه به هدفش برسد، نمی‌رسد و آخر آن بن بست است، انتهای کوچه گناه محدود است. مگر این گونه نبود؟ مگر عمر سعد از کوچه گناه به حکومت ری رسید؟ مگر خولی و سنان به هدفشان رسیدند؟ انتهای کوچه گناه، بن بست است؛ اما اسلام بن بست ندارد.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

زمانی امیرالمؤمنین بین اصحابشان نشسته بودند، فرمودند: اصحاب من! به نظر شما امیدبخش‌ترین آیه در قرآن چیست؟ «ما أَرْجَحَ آيَهُ فِي الْقُرْآنِ؟» همه آیات قرآن نورانی است؛ اما بعضی آیه‌ها کلیدی است. به تعبیر علامه طباطبایی، قُرر آیات است و شاه کلید را به دست انسان می‌دهد. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین من بگویم؟ آقا فرمود: بگو، گفت: آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ خدا هر گناهی را می‌بخشد، غیر از شرک، فقط شرک را نمی‌بخشد. آقا فرمودند: این آیه گسترده است؛ اما امیدبخش‌ترین آیه نیست. فرد دیگری گفت: یا امیرالمؤمنین من عرض کنم؟ آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویش ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را غفار و رحیم خواهد یافت. مولا فرمود: این هم آیه گسترده‌ای است؛ ولی امیدبخش‌ترین آیه نیست. شخصی گفت: آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ ای بندگان من که بر خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند مأیوس نشوید؛ چون یأس از گناهان کبیره است؛ مولا فرمود: این هم خوب است؛ ولی آیه مورد نظر نیست. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ»؛ هر کسی فاحشه‌ای، کار ناسزایی انجام داده، استغفار کند، خدا او را می‌بخشد. فرمود: همه اینهایی که می‌گویند آیاتی گسترده است، پیام دارد؛ اما امیدبخش‌ترین آیه در قرآن این است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ»؛ نماز بخوان، در صبح، مغرب و عشاء «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ»؛ نماز بخوان که این نماز سیئات را میبرد و میشوید.

اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه

زمانی جوانی در مدینه گناه می‌کرد، مردم آمدند به پیغمبر گفتند: او معصیت می‌کند. پیامبر فرمود: آیا نماز می‌خواند یا نه؟ گفتند: بله، نماز هم می‌خواند؛ ولی گناه هم می‌کند. [گاهی این گونه است که نمازخوان هم گاهی ممکن است خطا کند.] پیغمبر فرمود: اگر نماز می‌خواند، دست از خطا برمی‌دارد؛ چون خدا در قرآن گفته: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**؛ نماز جلو فحشا و منکر را می‌گیرد. اگر نماز می‌خوانیم و فحشا و منکر هم مرتکب می‌شویم، اشکال در نمازمان است، باید آن را درست کنیم. بر همین اساس است که می‌گویند نماز جماعت بخوانید. این مسجدها انقلاب ما را ایجاد کرد و عاشورا، هیئت‌ها و دسته‌جات، نظام ما را حفظ کرد.

جبران فرصت‌سوزی‌ها

اگر گفتند تسویف بد است؛ یعنی فرصت‌سوزی بد است. در نقطه مقابلش هم، جبران خوب است. جبران، بستگی به نوع گناه دارد، شخصی غیبت کرده بود، پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول‌الله! من حجالت می‌کشم به طرف بگویم غیبت را کردم، - «یا رسول‌الله ما کفَّارُهُ الْإِغْتِيَابُ»؟ فرمود: **«تَشْتَغِرُ لِمَنْ اغْتَبْتَهُ كَمَا ذَكَرْتَهُ»** برای کسی که غیبتش را کردی، دعا کن، برای او طلب آمرزش کن. روایت است بعضی‌ها در صحرای محشر ورشکست می‌شوند، چگونه؟ وقتی پرونده اعمالشان را به آنها می‌دهند، می‌بینند خیلی عالی است؛ نماز، قرآن، مسجد، زیارت عاشورا، همه چیز داخل پرونده است؛ ولی می‌بینند یک صف طولانی منتظر این آقا است. از فرشته‌ها می‌پرسند این صف با من چه کار دارد؟ ما که کارنامه‌مان را گرفته‌ایم، اجازه بدهید برویم. می‌گویند اینها حق الناس است. انسان در گرفتاری، از کوچک‌ترین درخواست نمی‌گذرد. یک وقت وضع انسان خوب است، ممکن است از خیلی چیزها بگذرد؛ ولی وقتی گرفتار می‌شود، اگر صد تومان هم از کسی بخواهد به سراغش می‌رود، می‌گوید ندارم، گرفتارم. می‌گویند شما غیبت ما را کرده‌اید، پس ثواب نمازت مال من است، ثواب روزه‌ات مال آن یکی، ثواب حج، مال این. ثواب اعمال او را می‌گیرند، او نگاه می‌کند، می‌بیند ورشکست شد، پرونده خالی شد، دیگر هم هیچ کس زیر بغلش را نمی‌گیرد. می‌گویند: **«قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»**؛ برگرد، اگر می‌توانی دوباره از آن دنیا سرمایه بیاور؛ ولی دیگر امکان بازگشت نیست.

چگونگی جبران گناه‌های مختلف

امام صادق (ع) فرمود: اگر مخفیانه گناه کردی، مخفیانه ثواب کن؛ **«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السِّرِّ»**؛ کسی گناهی کرده، هیچ کس هم خبر ندارد، **«فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي السِّرِّ»**؛ به‌طور سری صدقه بده، جبران سیئه سری، حسنه سری است؛ اگر آشکارا گناه کردی، حسنه آشکار انجام بده، اینها همه جبران می‌کند. پیامبر **«فَرَمَّ»** فرمود: چهار چیز سیئات را تبدیل به حسنات می‌کند؛ **«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَوْمِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ»** آنها چه هستند؟

۱- **«الصَّدْقُ»**؛ راست گفتن، خدا از انسان راست گو خوشش می‌آید؛ چون خدا خودش مظهر صدق، سلام و امنیت است.

۲- **«وَالْحَيَاءُ»**؛ شرم، اگر کسی حیا داشته باشد، خداوند گناهانش را می‌بخشد و سیئاتش را از بین می‌برد و به جای آن حسناتش را می‌نویسد.

۳- **«وَالْحُسْنُ الْخُلُقِ»**؛ خوش اخلاقی، انسان دلش می‌سوزد برای کسانی که نمازشان، روزه‌شان، کمک کردن‌شان، دینشان خوب است؛ اما با زن و بچه‌شان خیلی بد اخلاقند و بد برخورد می‌کنند. این اخلاق بدشان به آن اعمال خوبشان لطمه می‌زند.

۴- **«وَالشُّكْرُ»**؛ شکر نعمات را به‌جا آوردن؛ یکی از مواردی که اصل جبران در آن است.

راه سرعت گرفتن به سوی بهشت

به این آیه دقت کنید: **سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ** چقدر زیباست! انسان باید این را تابلو کند، تا هر روز در خانه بخواند. «سَارِعُوا»؛ بدوید و بشتابید. کجا بشتابیم؟ چه می‌دهند که بشتابیم؟ **سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ** بشتابید خدا می‌خواهد شما را ببخشد، بعد از آن چه می‌شود؟ «وَجَنَّةٍ»؛ می‌خواهد بهشت را هم به شما بدهد، بهشت هم که چیز کمی نیست. «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» اصلاً نمی‌توان تصور کرد، چگونه بشتابیم که برسیم؟ قرآن وسیله‌اش را معرفی می‌کند، **أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** یک وسیله‌اش تقواست. وسیله دیگر چیست؟ **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ** انفاق است، چه در حال دارا بودن و چه نداری.

راه‌های مختلف انفاق

ممکن است کسی بگوید من که چیزی ندارم، چگونه انفاق کنم؟ پاسخ این است که انفاق همه‌اش به داشتن مال نیست، گاهی انسان سخنش را انفاق می‌کند، گاهی آبرویش را برای کسی گرو می‌گذارد، گاهی دو ساعت وقت می‌گذارد، دعوی دو نفر را حل می‌کند، گاهی بین پدر و پسری که با هم اختلاف دارند، دوستی برقرار می‌کند، گاهی جوانی را در مسیر درست می‌کشد. خداوند می‌گوید: **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**؛ از هر چه به شما داده‌ایم؛ به یکی بیان داده‌ایم، به یکی آبرو داده‌ایم، گاهی یک نفر می‌تواند زمینه ازدواج صد جوان را در فامیل فراهم کند. این چقدر ثواب دارد! روایت است بالاترین شفاعت در مورد ازدواج جوان‌هاست. این کارهای بارزشی است که می‌تواند ما را بالا ببرد و رشد دهد. فکر نکنیم ثواب؛ فقط حج، زکات، عمره و زیارت است، آنها هم در جای خود ارزشمند هستند، ثواب دارند؛ اما گاهی غافل هستیم که اطرافمان کار ثواب زیاد است. فرمود: **سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ**؛ بشتابید. خدایا با چه مرکبی بیاییم؟ **وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ**

۱- متقی باش، گناه نکن؛

۲- **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ**؛ انفاق کن، چه داری و چه نداری.

۳- **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ**؛ وقتی عصبانی شدی، خشم را کنترل کن. خدا می‌گوید من خشمم را در مقابل تو کنترل می‌کنم، وقتی که تو بنده من هستی، عصبانی شدی، خودت را کنترل کردی، فحش ندادی، ناسزا نگفتی، من که خالق تو هستم، من هم تو را می‌بخشم.

بالاترین اثر کظم غیظ

یک زمان آدم می‌ترسد، مقابله نمی‌کند. این کظم غیظ نیست؛ چون اگر توان داشت فحش می‌داد و ناسزا می‌گفت؛ اما وقتی انسان در اوج قدرت به خاطر خدا خشمش را فرو ببرد، خدا می‌گوید بنده من، خشم را کنترل کردی، من هم خشمم را کنترل می‌کنم و رحمتم را شامل حالت می‌کنم. **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**؛ مردم را ببخش، کینه‌ها را کنار بگذار، اختلاف‌ها و جدایی‌ها را کنار بگذار. اگر تو عفو کردی، من خدا که خالق تو هستم، تو را عفو می‌کنم.

سلیمان سرد خزاعی

وقتی قضیه کربلا تمام شد، سلیمان ابن سرد خزاعی بعضی از مردم کوفه را جمع کرد و گفت: بدکاری کردید - البته مردم کوفه کسانی نبودند که در کربلا با امام حسین (ع) جنگیده بودند، آنها فقط ایشان را یاری نکرده بودند، و الا با امام حسین (ع) بودند؛ علت اصلی آن هم این بود که خیلی ترس و وحشت در آنجا حاکم بود، این زیاد واقعاً راه‌های خروجی کوفه را بسته بود و اجازه نمی‌داد

خیلی‌ها بیایند - گفت: می‌دانید شما چه کار کردید؟ شما کاری کردید که مردم در زمان موسی با گوساله سامری کردند، رفتند گوساله پرست شدند. اگر می‌خواهید نجات پیدا کنید، راهش این است، همان چیزی که موسی به آنها گفت. وقتی که گوساله پرست شدند، موسی گفت: ﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ برگردید، گوساله را کنار بگذارید. سلیمان ابن صرد خزاعی گفت: مردم، مثل ابن زیاد و یزید، مثل گوساله سامری است، اگر می‌خواهید از همین جا برگردید و توبه کنید و این گوساله پرستی را کنار بگذارید. او در کوفه انقلاب کرد و قیام تواین را راه انداخت، بسیاری از آنها هم شهید شدند. در مدینه هم این قیام راه افتاد، پسر حنظله غسیل الملائکه بعد از قضیه کربلا، سال ۶۲ یا ۶۳ در مدینه انقلاب کرد، خیلی هم شهید دادند.

بعد از قضیه کربلا- انقلاب‌های متعددی راه افتاد که اغلب آنها هم براساس همین اصل جبران بود، تصمیم گرفتند خطایی را که کرده‌اند جبران کنند، بتوانند پاسخ‌گوی خطایی که کرده‌اند باشند؛ گرچه همیشه جبران، نتیجه‌بخش نیست، گاهی ممکن است جواب ندهد.

گاهی فرصت خیلی از دست رفته؛ ولی در عین حال بهتر از ادامه مسیر خلاف است. خداوند متعال می‌فرماید: از هر کجا برگشتید به سود شماست ﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾؛ هر که در زندگی‌اش انابه و بازگشت باشد، هدایت می‌شود.

مسلمانی نخیرق یهودی

یک یهودی در اوج جنگ احد، خدمت پیغمبر آمد، گفت: یا رسول الله، من می‌خواهم مسلمان شوم، آقا فرمود مسلمان شو و او مسلمان شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله اجازه می‌دهی من به میدان جنگ بروم؟ فرمود: برو، به میدان آمد و شهید هم شد، از آن مسلمانانی است که نماز نخواند و روزه نگرفت؛ چون اصلاً فرصت پیدا نکرد، مسلمان شد و بعد هم شهید شد. در تاریخ مسلمان‌هایی داریم که فرصت سایر اعمال را پیدا نکردند، به دلیل اینکه در اوج حوادث از دنیا رفتند.

مسلمان شدن راهب مسیحی

در جنگ صفین هم همین گونه بود، یک راهب مسیحی در مسیر راه با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و خدمت آقا شهادتین را گفت و مسلمان شد، از امیرالمؤمنین پرسید: آقا کجا می‌روید؟ فرمودند: به نبرد و مقابله با دشمن می‌رویم. عرض کرد: من هم بیایم؟ حضرت فرمودند: بله. او به جنگ آمد و در جنگ صفین شهید شد.

فرصت یابی ابوالحتوف و سعد در کربلا

بعضی‌ها نقل کرده‌اند در کربلا، بعد از ظهر عاشورا وقتی که همه یاران امام شهید شدند، امام حسین (ع) فریاد زد: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» دو جوان و دو برادر در سپاه ابن زیاد بودند؛ به نام‌های سعد و ابوالحتوف. یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت: برویم به امام حسین (ع) پیوندیم، اغلب اصحاب و بنی‌هاشم شهید شده بودند، تقریباً بعد از ظهر عاشورا بود، خود امام حسین (ع) مانده بود، آن لحظه‌ای بود که یار می‌طلبید. مجلسی نقل کرده و دیگران نیز دارند که این دو بعد از ظهر عاشورا آمدند، به امام حسین (ع) پیوستند و شهید شدند. این گونه است، اگر کسی فرصت یاب باشد و اصل جبران را در زندگی‌اش پیاده کند، نتیجه‌اش این است.

خلاصه بحث

خلاصه اینکه یکی از گام‌های شیطان، تسویف است؛ یعنی از دست‌دادن فرصت، شیطان سعی می‌کند زیباترین ساعات فرصت را از

شما بگیرد؛ یعنی جوانی، بعد وقتی سن انسان بالا رفت و جوانی اش گذشت تأسف می خورد؛ اما دیگر قابل بازگشت نیست.

روضه قاسم بن الحسن

یکی از کسانی که فرصت یاب بود، و از فرصت نوجوانی اش خوب استفاده کرد، قاسم ابن الحسن، فرزند امام حسن مجتبی (ع) است. چقدر این نوجوان آگاه است، چقدر بافهم و شعور است، نوجوانی که وقتی سه ساله بوده، پدر را از دست داده، ده سال هر چه نگاه کرده، عمویش امام حسین (ع) را دیده، امام حسین (ع) برای او مثل پدر بوده است. بالاخره یک بچه سه ساله، تصویر روشنی از پدرش ندارد، پدر را در سه سالگی از دست داده و عمده تصویری که در زندگی اش به عنوان مربی خودش می شناسد، اباعبدالله (ع) است. شاید یک دلیل اینکه برای امام حسین (ع) سخت بود که به او اجازه بدهد، همین است. در روز عاشورا وقتی پسر خود امام حسین (ع)، علی اکبر آمد، اصلاً امام حسین (ع) تأمل نکرد، بلافاصله فرمود: برو؛ اما وقتی این نوجوان آمد؛ چگونه به او بگوید؟ عزیز برادر است، یادگار و امانت اوست.

می گویند دستش را جلو آورد، او را در آغوش خود گرفت. این عمو و برادرزاده شروع کردند در آغوش هم گریستن. قاسم خم شد، دست های عمو را بوسید، پاهای عمو را بوسید؛ «لَمْ يَزَلْ يَقْبَلُ يَقْبَلُ رِجْلِيهِ وَيَدِيهِ» عمو جان، تو را به خدا اجازه بده بروم. عمو جان اجازه بده اسم من هم جزو کربلایی ها ثبت و ضبط شود. عمو چگونه به او اجازه بدهد؟ نوشته اند این دو آنقدر گریه کردند، «حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا»؛ تا آنکه هر دو به حالت غش روی زمین افتادند.

جان زهرا کربلایی کن مرا در ره قرآن فدایی کن مرا

ای عمو حق علی بت شکن دست رد بر سینه قاسم مزن

عمو بگذار بروم، عمو دیگر تحمل ندارم. بعد اجازه گرفت و به میدان آمد. حَمِيدِ ابن مسلم می گوید: من ایستاده بودم، دیدم نوجوانی گریه کنان دارد می آید. گفتم خدایا چرا این نوجوان گریه می کند، حتماً ترسیده و صفوف دشمن او را به خوف واداشته؛ اما وقتی رجز خواند، دیدم نه، برای غریبی عمویش حسین گریه می کند، صدا زد:

ان تنكروني و انا ابن الحسن سبُّ النَّبِيِّ المصطفى و الموتمن

هذا حسين كالاسير المرتهن بين اناس لاسقوا صوب المزن

هر که مرا نمی شناسد، من یتیم امام حسن (ع) هستم، پدر من امام حسن (ع) و عمویم اباعبدالله است. این حسین فرزند فاطمه است که با او مانند اسیر برخورد می کنید. وقتی هم روی زمین افتاد و دشمن محاصره اش کرد، اباعبدالله به سرعت خودش را رساند. شروع کرد دشمن را دور کردن، «سَاعِدَ اللهُ قَلْبَكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللهِ» حسین عزیز بالای سر قاسم ایستاد «فاذا الحسين قائم على رأسه»، صدا زد: عزیز برادر، به خدا برایم سخت است که مرا صدا بزنی؛ اما نتوانم برایت کاری انجام بدهم. «يَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُعِينِكَ أَوْ يُعِنِّي عَنكَ بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ» عمو، برایم سخت است که نتوانم برایت کاری انجام بدهم. شاید می خواهد بگوید عمو جان، یک روز جلوی چشمم بدن پدرت را تیرباران کردند و نتوانستم کاری کنم، امروز هم بدن تو زیر سم اسبان است و دوست و دشمن دارند نگاه می کنند. حسین با عزیز برادر چه می کند؟ آیا مثل علی اکبر جوان ها را صدا می زند؟ یک وقت دیدند خم شد، قاسم را بلند کرد، به سینه چسبانید، «وَضَعَ صَدْرَهُ عَلَيَّ صَدْرَهُ»

کاش نمی دید عمو پیکرت تا که برد هدیه بر مادرت

درباره مرکز

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۳۳۱-۵۳۴۵-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

